بمین خالق دو جہان رنگین فرمائی گل و ریحان

نسخہ [illegible] خان المتخلص منشی ساکن بیدر الموسوم



باہتمام سید برہان الدین احمد

در مطبع برہانیہ محاذی مکان نواب مکرم الدولہ بہادر واقع حیدرآباد دکن طبع شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق ودود و درود نامحدود بر العاقبت محمود صلی اللہ وآلہ وصحابہ اجمعین وسلم
اما بعد آنکہ ہیچمدان امیدوار شفاعت محمد قادر خان منشی تخلص ساکن بیدر
کہ کتابہائی تواریخ ہند ودکن فراہم دارد مجملی از آن موسوم تواریخ فرخندہ
مشتمل کیفیت صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد مشتمل بر سہ تفریق در سنہ ۱۲۴۵
بقلم می آرد کیفیت صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد اول بست و دو سرکار
سرکار محمدنگر عرف گولکنڈہ سرکار بہونگیر سرکار دیورکنڈہ سرکار [illegible]
نلگنڈہ سرکار کولاس سرکار پانگل سرکار کویل کنڈہ سرکار [illegible]
ایلگندل سرکار آرام گیر سرکار کہمم مٹ سرکار ورنگل سرکار [illegible] نگر سرکار
مصطفی نگر سرکار مچھلی بندر پٹن سرکار راجبندری سرکار نظام پٹن سرکار
کان الماس سرکار چلکہ تفریق دوم کرناٹک حیدرآباد کہ بست و یک سرکار
دارد و ہر دو قسمت بالاگھاٹ و پائین گھاٹ کہ اما بالاگھاٹ پنج سرکار دارد
سرکار سدہوٹ سرکار کورم کنڈہ سرکار کہم سرکار گنجی کوٹہ سرکار کوٹی
سوم پایان گھاٹ کہ شانزدہ سرکار اودگیر سرکار تلنگانہ سرکار پالم سرکار
کوہٹہ سرکار دیلور سرکار جگدیو سرکار چنگل پیٹ سرکار ترچناپلی سرکار
بیجانگر سرکار دوروارنہ سرکار گنجی سرکار چندرگیری در باستانی زمانی
قلعہ گولکنڈہ را پانگل نام بود بعد از ان گول کنڈہ موسوم گشت و عصر سلاطین

قطب

قطب شاه نامش قلعه محمد نگر شد در ابتدائی سابق قلعه خورد بر کوهچه بود
بعد ازان در عصر سلطان قلی قطب شاه بر گردان فصیل دیگر وسیع و رفیع
بنا کرده در عصر سلطان عبد الله قطب شاه حواشی کوهچه دیگر فصیل مرتفع تیار شده
شامل بقلعه گردید و سلاطین قطب شاه با محمد قلی قطب شاه اندرون قلعه
مذکور سکونت میداشتند هنگامیکه محمد قلی قطب شاه شهر حیدر آباد بفاصله
کروهی قلعه در سنه ۹۹۸ هجری بمیدان سبزه زار بنا کرده سکنای قلعه در آن
آباد شدند تا اینجا از تواریخ قطب شاهی نوشته شد اما در تواریخ فرشته نوشته
که محمد قلی قطب شاه در اوایل بر بهاگمتی نام طوائف که تعشق داشت بنام آن
نام این بلده بهاگ نگر نهاده بود و بعده هفده سال ازان نام پشیمان شده
بنام نامی و اسم گرامی حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه موسوم بحیدر آباد گردانید
چنانکه این مولف در رباعی گفته **رباعی** نهصد و نود دیگر هست سال
محمد قلی شاه فرخنده فال ✤ بنا بلده حیدر آباد کرد
جهانی چه گل وردی آباد کرد ✤ شهر پناه را مبارز خان بنا نهاده
بسبب برهمی خان مذکور نیم کاره مانده بود و پس ازان نواب مغفرت مآب
نظام الملک آصف جاه علیه الرحمته والرضوان باتمام رسانیده مرتب فرمودند
ذکر سلاطین قطب شاهیه اولاً ذکر سلطان قلی قطب شاه عرف بڑی ملک که
نوکر سلاطین بهمنیه بیدر بود و بعد ازان بادشاه شد در تواریخ فرشته ذکر قطب شاه
بغایت مختصر است اما این مولف از تواریخ قطب شاهی و تواریخ دیگر فراهم
آورده مجملی ازان بر صفحه اعلان می نگارد نسب نامه سلطان قلی قطب شاه
بن امیر زاده پیر قلی بن امیر زاده الوند بن اسکندر بن قرا یوسف بن قرا محمد
بن امیر قرا یورش بن قرا منظور قرا هم پیرم بن قرا یورش بن امیر زاده

روزی در مسجد جامع قلعه گولکنڈه برای نماز رفته در نماز عصر مشغول بود چون
در انوقت غیر از چند خدمتگار بخدمت سلطان نبود نمک محمود همدانی فرصت
یافته بر تن آن شهریار نشست و سه زخم زده بدرجه شهادت رسانید پس
آن سلطان شهید را در لنگر فیض اثر که از محدثات او بود برده مدفون ساختند
این واقعه بروز دوشنبه دویم جمادی الثانی سنه ۹۵۰ هجری رو نمود ایام سلطنت
او شصت سال از انجمله شانزده سال به نیابت سلطان محمود بهمنی و چهل و
چهار سال سلطنت گذرانید عمر او نود سال ذکر سلطنت جمشید قطب شاه
بن سلطان قلی قطب شاه شهید نور الله مرقده چون ستم رسانی میر محمود همدانی
چنین نک حرامی کرد فی الفور شاهزاده جمشید خان که بفرموده پدر بزرگوار
در قلعه محبوس بود شتافته بند از پای او برآورده باستقلال باتفاق
بعضی از اهل فتنه بر حویلی ملک زاده قطب الدین که باسم ولی عهدی موسوم
بود رفته نیل در چشم جهان بین آن شهزاده مظلوم کشیدند بعد ازان شهزاده
جمشید خان بر تخت سلطنت نشست و در بندوبست ممالک و ترتیب سپاه
استمالت رعایا پرداخت و در ممالک محروسه خطبه و سکه بنام نامی او خوانده شد
پس ازان جمشید قطب شاه قصد برادر کهتر خود شاهزاده ابراهیم ساخته
فرمان طلب بنام او بجانب دیورکنڈه که بنا بر دفع کید رعایا و بنا بر
مصلحت پدرش سلطان شهید مکان بود روان گردید شاهزاده ابراهیم
آگاه گشته با مخصوصان خود عزیمت محمد آباد بیدر نموده ملک امیر برید با عزاز
و احترام او کشیده نزد خود داشت و عساکر متفرقه خود فراهم آورده در
صورت امداد اعانت شاهزاده ابراهیم ارادهٔ تسخیر تلنگانه نموده و بجانب
گولکنڈه لشکر کشیده محاصره کرد جمشید قطب شاه متحصن گردیده مشغول

جنگ وجدال گردید ملک امیر برید سعه برادر خود خان جهان برید سور چال پیش برده نزدیک بود که قلعه را متصرف شود درین اثنا شاه طاهر برهان نظام شاه را بامداد جمشید قطب شاه متوجهه قلعه گول کنڈه نمود نظام شاه دراثنای راه نوردی بکوهیر آمده جنگ کرده آن قلعه راکه از قدیم باب وگل تیار بوده بتصرف قطب شاه آورد ملک برید باستماع این خبر از محاصره قلعه گول کنڈه برخاسته از راه اڑکی روانه بیدر گردید دراثنای راه از شهزاده ابراهیم درخواست اسپ وفیل اوکه بهتر بود نموده شهزاده ابراهیم ازملک برنجیده رنجیده روانه بیجانگر گردید رام راج والی بیجانگر آن شهزاده را باعزاز واحترام طلبیده نزد خود داشت شهزاده چند سال درانجا بوده بعد چندی برپشت سلطان جمشید قطب شاه قرحه سرطان نمودار شد واز سموم آن حرارت گل وجودش پژمردگی پذیرفته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده وروز بروز آثار ضعف برمزاج او غالب شد هر چند اطبا بر معالجه او پرداختند سودمند نیامد پس در ۹۵۷ھ هجری ازین جهان فانی بملک جاودانی رحلت نموده در جوار خطیره سلطان قلی قطب شاه والد بزرگوار خود مدفون گشته مدت سلطنت جمشید قطب شاه هفت سال وکسری بود آن خسرو جنت مکان بانواع فضایل وکمالات ممتاز بوده وگاه گاه شعر میگفت این ابیات از اشعار اوست رباعی

ای بتو ختم ملک زیبائی　　کار عاشق تو یافت بالائی
کاکل وچین زلف وخال ولبت　　هر یکی در کمال رعنائی

رباعی

بی لب لعل بتان باده حرام است مرا　　لب میگون چو سرجام حرام است مرا
باسر زلف تو سودای سیاهی دارم　　این چه سود است که با زلف چو شام است مرا

متوجه گول کنده گردید چون نزدیک رسید نایک واڑیان آن قلعه با پیشکش نمایان بفر بساط برسی مشرف گردیدند ابراهیم قطب شاه داخل قلعه گردید پس ازآن بسیاری از اعیان و ارکان دولت قطب شاهی از گول کنده آمده حاضر شدند چنانچه در مدت دو ماه چهار هزار سوار مجتمع گشتند عین الملک باستماع این معنی متفکر گشته اکثر امرا مثل بجری خان و جگپت راو و حاجی خان سرنوبت را بدار السلطنت کولکنده واشته خود به بعض سرداران مثل خداوندخان حبشی و عالم خان و اخلاص خان حبشی و قبولخان و سحر خان و تاج خان بعزم رزم باذشاه قطع منازل نموده بقلعه کهن پوره رسید درین اثنا جگدیو راو بموجب حکم عین الملک در گول کنده محبوس بود از نایک واڑیان قلعه در ساخته بهوای شاهزاده ابراهیم تحریص و ترغیب نمود همدران اثنا فرمان شاهزاده موصوف بنام نایک واڑیان مذکور نیز صادر شد نایک واڑیان بمجرد مطالعه فرمان متفق گشته جگدیو راو را از قید نجات داده از راه دولت خواهی و نبست در قلعه گول کنده پرداختند و جگپت راو را که خیرخواه عین الملک بود گرفته بجای جگدیو راو محبوس گردانیدند و بمنزل بجری خان و اخلاص خان و حاجی خان شتافته همه را بقتل رسانیده سرهاے ایشان را بر نیزه کرده گرد شهر گردانید و شاهزاده سبحان قلی خان را مقید ساخته تمام خزانه و اسباب را ضبط نموده در ساعت عرضداشتی بجناب ابراهیم قطب شاه نوشته با سرهای خدام خواران مصحوب امین خان منشی روانه درگاه نمودند عین الملک باستماع این معنی متوهم گشته عرضداشت مشتمل استدعای عفو جرایم و طلب قولنامه و امان نزد سلطان ابراهیم قطب شاه فرستاد باذشاه نیز داخته فرمود که بعد رسیدن بدار السلطنت گول کنده ملاقات شما بوقوع خواهد رسید درین اثنا امین خان

منشی باسرہای خرام خوران وعریضه نایک واڑیان رسیده بخلعت ہای فاخره
وعنایات شاهانه سرفراز گردید عین الملک خایف گشته بسیاری از اثاثه
سلطنت را بر داشته با پنجهزار سوار و چندی امرای آن نامدار بدر رفته از راه کولاس
بسرحد ممالک محروسه بدر رفت ابراهیم قطب شاه بساعت ممتاز داخل قلعه گولکنڈه
گشته بر تخت سلطنت متمکن گردید مدت سلطنت سبحان قلی چند ماه بود ذکر
سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی ابراهیم قطب شاه بروز دوشنبه
دوازدهم ماه رجب سنه ۹۵۷ هجری بر سریر سلطنت جلوس فرمود و جمع امرا
بخلاع و نوازشها سرفراز شدند مجلس شاهانه ترتیب یافت شعرای فصیح زبان در
اشعار موزون و قصاید خوش مضمون و تاریخها گذرانیده بنوازشات بادشاهی
سرفراز گردیدند ابراهیم قطب شاه بنظم مهمات سلطنت پرداخته چنان بندوبست
نمود که دزدی و حرامی‌ها در ممالک محروسه او دخل نماند و روز بروز اسباب شکوه
دولت شاهی در ترقی و تزاید شد بعد چندی ابراهیم قطب شاه بامداد حسین
نظام شاه روانه گلبرگه شده آن قلعه را محاصره نمودند علی عادل شاه والی
بیجاپور رام راج را بکمک خود خواست و او از بیجانگر با لشکر انبوه روانه شد
بعد مقابله طرفین جنگ عظیم رو داد پس در میان خودها بصلح انجامید هر یکی
بمستقر خلافت خودها مراجعت نمودند ابراهیم قطب شاه بدار السلطنت
گولکنڈه فایز گردید بعد چند سال عادل شاه و نظام شاه بمخالفت زد و داد علی
عادل شاه اراده تسخیر احمدنگر نمود ابراهیم قطب شاه و رام راج والی بیجانگر
را بکمک خود استدعا نموده پس هر سه بادشاه به احمدنگر رسیدند چون
رام راج با جمعیت بسیار بود حسین نظام شاه تاب مقاومت آنها نیاورد
قلعه احمدنگر با اسباب جنگ بمتعلقدار خود بخشیده بیرون قلعه بهر جانب در تک

دو ماند لشکریان رام راج در غارتگری نواح احمدنگر قاصر نشدند که شرح آن
تواند کرد اخرالامر حسین نظام شاه آنها را بصلح بازگردانید ابراهیم قطب شاه
به گول کنڈہ رسید بعد چندی مصطفی خان را بنا بر تسخیر گونڈ بیرو گونڈپلی
و آن نواح را روانه ساخت مصطفی خان در مدت یک سال تمامی آن نواح را
تا سرحد دریائے شور تسخیر کرده مراجعت نموده ابراهیم قطب شاه به تعمیر قلعه
گول کنڈہ متوجه شده آن قلعه را باستحکام کلی تیار کنانید و درون حصار حویلیها
و دوکانها با تمام رسانید بعد چندی حسین نظام شاه باستیصال رام راج کمر
سعی بسته ابراهیم قطب شاه و علی عادل شاه و علی برید شاه را بکمک خود
طلب داشته چنان مقرر شد که چاند بی بی دختر حسین نظام شاه در سلک
علی عادل شاه درآید. القصه چون شادی مذکور باتصرام رسید هر چهار بادشاه
نظام هر قلعه شولاپور ملاقات کرده بسرحد ممالک رام راج راهی شدند رام راج
برین معنی اطلاع یافته با یک لک سوار و ۳ لک پیاده و ده هزار فیل و یکهزار ضرب
توپ آمده از طرف ندی کشنا فرود آمد سلاطین اسلام با یک لک و پنجاه هزار
سوار و یک لک پیاده از ندی کشنا عبور نموده جنگ عظیم نمودند تا آنکه رام راج
شکست یافت اسیر و دستگیر شده بقتل رسید و قریب سه لک مردم لشکر
او بقتل آمدند و بسیاری اسیر گردیدند غنیمت بسیار با تمامی ملک رام راج در تصرف
سلاطین اسلام آمد این واقعه روز جمعه ۲۰ بستم ماه جمادی الثانی ۹۵۲ سنه هجری رو نمود
از همین تاریخ ممالک تمامی دکن در تحت تصرف آمد پس سلاطین اسلام بمقر
خود ها مراجعت نمودند در ۹۷۳ سنه هجری در پهر اول روز جمعه چهارم شهر
رمضان المبارک ابراهیم قطب شاه را در بلده گول کنڈہ فرزندی متولد شد
نامش محمد قلی نهادند القصه علی ابراهیم قطب شاه از راجبندری و قاسم کوٹه

تا سر حد دریائے شور تمامی طرف مغرب و تیرت محیط شدہ دایرہ مملکت او
وسیع گردید و از تعمیرات او از بقاع عمارات و بقاع واحداث بساتین اطراف
گولکنڈہ و عمارات اندرون قلعہ وہم چنین باغ ابراہیم شاہ و باغ گلشن
دلنگر دوازدہ آمام تالاب ابراہیم پٹن و معمورہ ابراہیم پٹن کہ بنام خود احداث
نمودہ بود و تالاب یکم کنگرہ و کتوڈہ بدویل و کالا چبوترہ گولکنڈہ و مساجد
مدارس و عمارات عالیمقام کہ باہتمام السلطان والامقام تیار شدہ تالاب
حسین ساغر کہ خاقان زمان زر آن دو لکھہ ہون صرف جعفر و سد آن نمودہ
و سدی از گنج و سنگ بطول یک فرسنخ و بارتفاع و بعرض پنجاہ درعہ بر کنار آن
دریا چہ بستہ و تالاب مذکور باہتمام حضرت حسین شاہ ولی قدس سرہ باہتمام رسید
لہذا بنام آنحضرت تالاب حسین ساغر مشہور گردید گویند کہ خاقان زمان و قتیکہ
بہ گلبرگہ تشریف بردہ حسین شاہ ولی ملازمت سلطان رسیدہ بدار السلطنت
گولکنڈہ تشریف آوردہ مصاہرت سلطان بمرتبہ امارت ترقی نمود نسب
نامہ آنحضرت اینست حسین شاہ ولی قدس سرہ بن اسد اللہ بن سید صفی اللہ
ثانی بن سید اسد اللہ بن سید عسکر اللہ بن سید صفی اللہ دکن بیگ بن سید محمد اکبر
حسینی بن حضرت خواجہ بندہ نواز حسینی قدس سرہ در عصر سلطان جمیع اہل فضل
و ہنر از اکناف و مساکین از اقالیم اطراف آمدہ در بلدہ گولکنڈہ ساکن شدند
و ہر یکے از فیض احسان او ذلہ تا سیر بودند و اہل فضل و علوم بمجلس او حاضر
شدہ بمباحثہ علوم می پرد اختند و آن سلطان مردمی بود شجاع و مشہور سپاہ
پرور و عادل و معاملہ فہم از اخبار طبقات ایام با خبر بود و آب و عب او بحدی
بود کہ اگر پیرزالے طشت ہزار نذر زیر سر گرفتہ تنہا از گولکنڈہ تا ملنگانہ و از بیجانگر
و بیجاپور رفتی احدی متعرض او نشدی و سواد تلنگانہ کہ مملو از و زدان و رہ زنان

بود از آنها نام و نشان نمانده کیفیت انتقال ابراهیم قطب شاه اینست که در
اواخر عهد برہمن زاده رای راو نام که بوفور عقل و حسن شمایل بود منظور طبع
ابراهیم قطب شاه گشته در امور ملک و مال مطلق العنان گردید و قرب و اعتبار
او در نظر بادشاه موصوف از حد زیاده شده و در اواخر ایام حیات بادشاه
آن کافر نعمت را با لشکر بسیار بر سر بتخانه که در سر حد مرتضی نگر بود با غوای کفر
رفته ساکنانش قهر ساخته موازی یک لکهه هون و بت بسیار از طلا و نقره
که بعضی بصورت آدمی و بعض به تمثال شیر و بعضی به تشبیه میمون بود
بجهته سرکار اشرف منضبط کرده و سه لک هون دیگر از ممالک وصول کرده با تحف
و هدایای بسیار متوجه خدمت آن شهریار گردید و در وقت گذرانیدن تحف
چون نظر انور بر آن صور بتخان افتاد فی الحال تپ محرق عارض ذات
قدس صفات شده بر بستر ضعف و ناتوانی افتاد در روز بروز مرض استعداد
یافته هر چند اطبا معالجه کوشیدند سود مند نیفتاد آخر بروز پنجشنبه بست و یکم
ماه ربیع الثانی ۹۸۸ هجری بعد نماز ظهر بعالم بقا خرامید مدت سلطنتش سی
و نهه ماه عمر شریفش به پنجاه یک سال نرسیده بود خلایق با دیده های گریان
و دل بریان بباغ لنگر فیض اثر مدفون ساختند بادشاه موصوف سخی و عادل
بود و همه روز خوان نعیم او گسترده مینمود و بسیاری از اطعمه و اشربه الوان و حلویات
و فواکه گوناگون هزارها خلایق جیب و کنار را از روی مالامال مینمودند ذکر
سلطنت محمد قلی قطب شاه بن ابراهیم قطب شاه ارکان دولت محمد قلی قطب
شاه را بر اورنگ خلافت ممالک تلنگ اجلاس دادند و نذر و تهنیت گذرانیدند

رباعی

که شاه جهان دایما شاد باد دولت خرم مملکت آباد باد

ہمہ نقد گیتی نثار تو باد　　عروس جہان در کنار تو باد

جمیع امرا و فضلا بخلعت شاہانہ سرفراز گردیدند و ابواب عدل و داد بچہ کافہ عالم و عالمیان مفلوح شد **رُباعی**

نکردی ہیچکس از ظلم فریاد　　قبای گل نگشتی پارہ از باد
بجز مسطر بکسی رہزن نبودی　　برہنہ کس بجز سوزن نبودی

ہمان سال در سنہ ۹۸۸ ہجری بادشاہ بنابر تسخیر قلعہ گلبرگہ روان شد و بہ لحاق نظام شاہ احمد نگری بمحاصرہ آن قلعہ پرداخت قلعدار ازان جاکہ نایب عادل شاہ بود چند ماہ از بالاے قلعہ جنگ کرد چون فوج عادل شاہی بکمک رسید صلح شد و فوج نظام شاہ با احمد نگر رفت و محمد قلی قطب شاہ بہ گولکنڈہ آمد پس ازان بادشاہ از تمنای شادی صبیہ میر شاہ میرزا خواستگاری نمود بعد از جشن شاہانہ و مجلس ملوکانہ آن گوہر درج عصمت و نجابت تو و د از دواج خود آورد در سنہ ۹۹۸ ہجری روزی بادشاہ بعزم شکار از گولکنڈہ بجانب مشرق روانہ شد بچہار کروہی آنطرف بہ موسی چار سر سبز و آب بہ دید **بیت**

لطیف و دلکشا آب و ہواے　　مبارک سینہ فرخندہ جائی

خواست کہ در آنجا شہر بنا کند پس ساعت نیک دیدہ بنای آن شہر نہادند مشتمل بر چہار راستہ و بازار و سر بازار سہ چہار سوے متساوی الاضلاع و چہار طاقہاے رفیع بازارہاے وسیع و چہاردہ ہزار دکان ایوانی و دو از دہ ہزار محلہ و حمامات و خانقاہ و مدرسہ و لنگر و مہمانخانہ مقرر نمودہ و جانب شمالی نزد محل خاصہ بادشاہی قرار داد ایوانہای عالی و قصرہاے رفیع نمودار ساختند و در حسن ساعات و امین اوقات مجموعہ کوچہ و بازار و شہر و محلات را از سنگ و آہنگ بہ تکلف ہر چہ تمام تر برآوردند و این شہر فرخندہ بنا

درآویل نام بهاگتی طوایف بهاگ نگر گردید بعد ہفدہ سال بہ حیدرآباد موسوم گردید و این شہر فرخندہ اثر مجمع فضلاے زمان و منزل مسافران جہان و مسکن و ماوای اکابران و اعیان بگردید و کثرت خلق و وفور بدایع و صنایع بدرجہ انجامید کہ ساخت کوہ و دشت و ہامون بسمت بصایق پذیرفت و از حیدرآباد تا قصبۂ نرکہوڑہ و ابراہیم پٹن و بہونگیر و پٹن چرو کہ چار سمت واقع اند مسافت مقدار دہ فرسنگ اطراف مجمع فضای دست و صحرا و باغ و بستان شاہ از کثرت بقاع و لکش و نزاہت عمارت فردوس وش رشک فلک اخضر گردید رباعی

شہری چو بہشت در نکوئے | یابی تو درو ہر آنچہ جوئے
ادہر چہ نکوست کم نیابی | یابی ہمہ جبر و غم نیابی

در بلدۂ حیدرآباد مسجد جامع با تمام رسانیدند و در پہلوی آن مسجد حمامی در کمال لطافت و پاکیزگی ترتیب یافت و از خانہ خاصہ سنگ ہاے لطیف و لب ہاے پاکیزہ بجہت صادر و وارد و معین گردانیدند و حجامان خدمت گذار بے مزد و اجرت بخدمت ارباب احتیاج بغسل کنانیدن موستعد و حاضر و مستعد ماند قریب بحمام کہ وسط شہر بود چار طاق وسیع در تربیع ہر چہار گوشہ ان چہار منار رفیع سر بفلک کشیدہ و از سنگ و آہک بکمال استحکام و ارتفاع تیار ساختند قریب سہ لک ہون صرف آن شد و در برابر طاق راستہ ایاب و ذہاب لغایت طول و عرض و در ہر راستہ دکاکین مسجع بکمال زینت پرداختہ و بجہتہ اطبا بسمت راستہ شمالی با تمام رسانیدند و در جنب آن نیز حمامی احداث نمودند اطبای مذکور بی زحمت اجر و محنت بمعالجہ مریضان حاضر باشند و مواجب ایشان از سرکار مقرر بود داد و یہ

از دو اخانه سرکار پیرسانیند طلبا به تحصیل علوم و درس خوانی مشغول باشند
و تمامی را معاش از سرکار مقرر بود و سمت پایین شمالی و غربی محل خاصه مقرر
بود و آن چهار طاق رفیع که بچهار کمان موسوم است و در وسط آن یکهزار درعه
عریض و طویل میدان مربع و مسطح ترتیب دادند و میان صحن حویلی لطیف
که حالا سوکا حوض میگویند مرتب ساختند و در برابر چهار کمان دیواری بلند
بود و در جوف آن مکان دیوار مکان ها متعدد در کمال متانت تعمیر نمودند
و طاقی را که رو بجانب مشرق دارد درین ایام کالی کمان می گویند بالای
آن عمارت رفیع بنا بر نقار خانه تیار گردید تا هر صبح و شام صدای نقاره
و نفیر شاهی از آنجا بگوش ساکنان دور و نزدیک رسد و طاقی که رو بجانب
مغرب دارد موسوم بکمان شیر علی که درین ایام شیر دل مشهور است
دروازه دولت خانه قرار داده بالای آن قصر عالی برافراشتند و دو سنگ
خارا شبیه به لعبت هر یک در طول بست درعه و بعرض زخامت دو درعه
و بر بالای آن تخته سنگی دوازده درعه در نهایت ساخته استوار نمودند
نجاران هنرمند دروازه عالی را از چوب صندل ملاگیر ترتیب داده میخهای
مستحکم گردانیدند و صفه ایوانی را که اطراف فضای چار طاق واقع است
منسوب بیکی از امرا و خوانین و سرداران نمودند و بفرمود ه باشاه مقرر شد
که هر صباح جمیع امرا و خوانین با تجمل سواری خود ها در انجا رسند چون بدر
دولت سرا فایز شوند فرداً و وحیداً قدم در دولتخانه گذاشته متوجه خدمت
بادشاه شوند و دایم الاوقات چند فیل مستعد در هر دو طرف درگاه نگهدارند
و یکهزار پیاده مستعد از دو جانب صف کشیده نوبت بنوبت استاده
باشند از بندگان خاص دو نفر حبشی با هزار سپاه همیشه در صفه ایوان

متصل بدر دولت سرا اکمل حاضر باشند و اندرون درگاه فضاے وسیع
بود که جانب جنوبش دفترخانه بادشاهی و طرف غربش جاندار و بعضی
کارخانه جات سرکار بود و بجانب شمال دروازه دویم واقع بود در فضای
آن صفه وسیع بجهت نشستن جمعی از لشکریان و حوالداران و تنبل سواران
و شب نویسان ساخته بودند و محل سیوم لعل محل بود صفحهٔ ایوان عالی
مرتفع بادوشه نشین زیبا که همه وقت جمعی از سلاحداران امتیاز نوبت بنوبت
استاده چاکری مینمودند محل چهارم چند محل بود عمارت رفیع و دلکشا تیار
ساخته بودند درین محل نیز جمعی از سلاحداران خاصه بنوکری حاضر می بودند
و محل پنجم موسوم به نگین محل بود ایوان هاے رفیع کوشک هاے دلکشا از
ساختند و اکثر سلاحداران خاص درین محل بنوکری اشتغال می داشتند
محل ششم صدر صفه بود منازل آن بفضا و ایوانها روح افزا ترتیب داده اند و درین
محل جمعی از سلاحداران مقرب و امرا و مردم معتبر خاصه حاضر بوده می ماندند و محل
هفتم به سجن محل موسوم بود درین محل عمارت باصفا جمعی از اعیان و اکابر و فضلا
و اهل اعتبار مقام داشتند و بر جانب شرقی این محل صفه طولانی تخمیناً صد دو صد
همه روز انواع اطعمه و الوان اشربه به بر مایدهٔ بدیع کشیده می شد و انواع
طعامهاے لطیف و مرغ و ماهی و اقسام حلویات آنچه در مخیله انسان نگذرد
بر سر خوان حاضر می ساختند هر کس هر چه می خواست خوان سالاران و چاشنی
گیران مهیا و آماده می کردند و هر روز سوای دوازده هزار نفر از قسم سپاه بر آن
خوان کرم احسان خاقان زمان فیض می یافتند از آنجا که طبع دادرس سلطان
معدلت و داد مایل بود حکم کرد با عمارت که یک ضلعش متصل بمیدان و بازار
بوده باشد مشتمل بر چند طبقه و در هر طبقه کوشک هاے عالی که از هر خانه و ایوان با بستان

دروازه بجانب میدان بود وبازار گشاده باشد باتمام رسانیدند تا اگر مظلومی را ستم رسیده باشد ویا حاجتمندی را احتیاج رو نماید زیر آن قصر همایون آمده بیواسطه امرا وارکان وبے زحمت پرده داران ودربانان عرض احوال خویش نمایند ازین جهت این محل به داد محل موسوم گردانید نقوش پرکار سقف وجدارش منقش ورنگین ودرپیش این محل ایوانی عظیم ودر وسط صحن آن حوضی وسیع شصت درعه طویل وعریض تیار ساخته بودند بادشاه اکثر اوقات دران محل وبالای آن جلوس فرموده بدادرسی وعدالت عالیه خلایق اشتغال میفرمودند وهرکس هرچه بذات خود بعرض میرسانید بمقابله خود کامیاب می شد بعد چندی بادشاه بنابر تسخیر کنڈی کوٹه وبنکنڈه موسلمورک عزیمت نمود زمینداران آن صوبها دراندک مدت عاجز ساخته ممالک مذکور بدست آورده قلعهٔ کنڈی کوٹه وغیره به تسخیر خان عنایت فرمودند مدتی تسخیر خان در آن ممالک حاکم بود چنانچه تسخیر خان دران ممالک از مخترعات او تا حال بنام او جاریست پس ان موسلمورک به سپنت راو ونندیال جگپت راو ونایک واڑیان معتمد سپرد حیدر خان وخانخانان وساماجی وجمعی از سرداران معتبر را به سپه سالاری مرتضی خان دران ولایت گذاشته مظفر ومنصور بطرف حیدرآباد عطف اعیان نموده درین ایام محمد قلی قطب شاه درکنار ندی موسی که میدان وسیع داشت ندی محل احداث نمود باندک روزی عمارات رفیع ووسیع که گنجایش فیلان واسپان وسواران درانجا بود واکثر دربار عام درانجا میشد باتمام رسانیدند وبعد چندی چون محمد قلی قطب شاه برای سیر وشکار درصحرا ومرغزار خوش بهار گذار فرمود عین اشتغال شکار چون وقت دوپهر شد درگرمی آفتاب خواست که بجای سبز ومطراوت آید جاسوسان بعرض رسانیدند که باطراف این کوه جائیست به خوش وهم غزارت

ودلکش چشمهای آب زلال روان بادشاه بآن سمت اسپ جهانیده بر آن زمین که دار الخلافت حیدرآباد و کرده است حکم کرد که قصرهای رفیع و ایوان هاے وسیع در انجا بنا سازند پس هر چهار جدان حوضهای بزرگ و نهرهاے آب روان و باغات جنت نشان از دامن کوه تا حیدرآباد ترتیب دادند و اندک روزی دیوار و کنگره های آن بغایت رفیع با تمام رسانیدند و وسط آن درختان میوه گوناگون و گلهای بوقلمون نصب گردانیدند و آن عمارات موسوم به بنات کهات و آن باغ را باغ محمدی موسوم نمودند و در انجا درختان انبه حلاوت آگین نصب کردند **بیت**

صفت انبه چگویم که شیرین و لطیف — کوزهٔ قند و نبات است معلق بربار

درین ایام رای جهان آرای بادشاه تماشا نمود که چون ندی موسی طغیانی می کند مردم را عبور از آن مشکل می شود خلایق که از انطرف آمد و رفت میدارند اذیت می کشیدند پس بالای بالای آن آب تیاری پل شروع کردند و در عرض دوازده ذرعه مشتمل بر بست و دو طاق یعنے کمان ها باستحکام تمام با تمام رسانیدند قریب و دو لکه هون صرف آن شده موجب آسایش عالمیان گردید و تاریخ آن در حروف صراط المستقیم ۱۰۰۹ هجری یافته اند و این پل مغرب رویه است و عوام الناس بنام پل نرده مشهور است و درین ایام بادشاه تعلقه وزارت و وکالت خود بسیادت پناه مرزا محمد امین که بوفور کامرانی ممتاز بود عنایت فرمود و مرزا مذکور را چنان انتظام امور جهانبانی نمود که جمیع رعایا و برایا آسودگی و فراغت کامران شدند و او تعلقه بند و بستی خود به سوای راو برهمن بخشیده متصدی امور سلطنت گردید درآن ایام عنو سلطان وکیل شاه عباس والیے ایران نزد سلطان آمد چون مراتب اتحاد از مدت های فیما بین خصوص بسبب

اتحاد مذہب شیعہ فیمابین آنخاندان مشید بود تجدید استحکام یافت محمد قلی قطب شاہ استقبال نمودہ درگاہ چبوترہ قلعہ محمد نگر عرف گولکنڈہ از آن عالی شان ملاقات کرد و مکتوب شاہ عباس بمطالعہ آوردہ کمال مسرور و مبتہج گردید پس اغربو سلطان تحایف نفیسہ کہ آوردہ بودند بنظر اشرف گذرانیدند مثل تاج مرصعہ بیش قیمت با کمر خنجر مرصعہ مکلل و چہل راس اسپ عربی با زین و لجام مرصعہ و عنان ہای زربفت و سوازی پانصد ٹوپ مخمل و اطلس فرنگی و خطائی و دوازدہ جفت قالین کرمانی و جو شقاقی دوازدہ درعہ و دیگر تحف ایران بنظر درآوردہ بہ تشریفات خاص و مراحم شاہانہ اختصاص یافت مدت شش سال بواسطہ فتنہ و آشوب مغل یعنی بادشاہ ہندوستان کہ بطرف احمد نگر وغیرہ ہم رسیدہ بود رضای مراجعت دیگر مذکور در توقف افتادہ ہر سال دو ہزار تومان سوای انعامات بمشارالیہ عاید می کردند مخفی نماند کہ چون در محلات بادشاہ مکانیکہ بنام ایمہ علیہم السلام باشد نبود بنا بر آن سلطان خواست کہ ایوانے رفیع مشتمل بر ہفت طبقہ در پہلوی داد محل تیار سازد پس بذات خود باہتمام آن مصروف ماندہ در اندک مدت ایوان مرتفع مشتمل بر منظر ہای منقوش غرفہ ہا و ایوان ہائے منزہ و دلکش باتمام رسانیدہ بہ خداداد محل موسوم گردید **بیت**

زعالی غرفہ ہایش چشم بد دور نقوش طاقہا چون ابروے حور

طبقہ ہفتم را کہ بس رفیع بود بنام آلہی محل و طبقہ ششم را محمدی محل و طبقہ پنجم را حیدری محل و طبقہ چہارم را حسن محل و طبقہ سیوم را حسین محل کہ دارالملک اقبال و دو تختانہ اجلال بود بہ مجلس جعفری موسوی پس نام محل دو دیم داد لہٰذا محمدی محل و علی محل کہ کنایہ از نام اثنا عشر است موسوم گردانیدند نام دوازدہ امام بریں قصر ہای مبارک ترقیم نمودہ کیفیت حادثہ عجیب پوشیدہ نماندہ کہ جمعی

ازبزرگان مغل اراده دیدن عمارت نبات کهاٹ نموده بی پروانگی
در نشه بیبالای انکوه برآمده واخل آن منزل مبارک شدند چون نگاهبانان
ممانعت نمودند آنهارا زدوکوب کردند کیفیت این ماجرا بعرض اقدس رسید
به علی آقا کوتوال حکم شد که گوشمال آن مفسدان بعمل آرد علی آقا عرض نموده
که مردم مغل هرزه کار بسیار فراهم شده اند چون دران اوان سپاه مغل
یعنی سپاه بادشاه دہلی به تسخیر دکن توجه نموده بود فوج اکبرشاهی در نواح
احمد نگر با نظام شاه طرح جنگ انداخته بود فرمان همایون اکبرشاهی صادر
شد که جمیع مغلان هرزه کار که جهال باشند وسوداد معامله باکسی نداشته
باشند از شهر اخراج نمایند علی آقا از غرور جوانی و نشه شراب بی ملاحظه
به سر نوبتان کوتوال خانه را رضا داد که مرا مشرف شده پٹهان و مغل و عرب
را از شهر اخراج نمایند سرنوبتان و پیاده هاے کوتوالی متوجهه کوچه و بازار گردیده
هرکس از سوداگران مغل و عربان از جاگیر و غیر جاگیر را که دیدند مقید نمودند غوغای
عام در کوچه و بازار برخاسته چنین شهرت یافت که فرمان خاقان زمان
به قتل غریبان صادر گشته ارباب عناد و بی باکان دکن دست تظلم و بیداد
کشاده بمال و منال سوداگران که حیدرآباد بودند در یک لحه تاراج بردند و کار
از یغما گذاشته بقتل و قید رسید آنچه خواستند از جور و بیداد بجا آوردند آن
بیچارگان بهر طرف که روی آوردند چنان بلا از هزار شمشیر و خنجر اعدائی یافتند در الوقت
مرزا محمد امین میر جمله شاهی که جابدار خانه عامره بسرانجام مهام اشتغال میداشت
چون این خبر استماع نمود فی الفور متوجهه ملازمت بادشاه گشته تا آنکه بادشاه
بر بستر آسایش و خواب تکیه فرمود و خدمتگاران از بیدار ساختن خوف و هراس
نمودند مرزا محمد امین سببے ملاحظه و بے تحاشا دروازه را چنان زد که بادشاه

بیدار شده احوال پرسید مرزا محمد امین کیفیت آن شورش و آشوب بعرض
رسانید و عرض کرد که آنحضرت از دریچه‌ها و قصر ملاحظه فرمایند بادشاه بجلدی تمام
در منظر ایوان رسیده دید که تمام شهر سراسر اشتعال یافته بمجرد دیدن در غضب شده
بفرمود باستمگاران پامال فیلان نمایند و علی آقا کوتوال را که بسبب غفلت او
این حادثه رو نموده بود در معرض عتاب و خطاب در آورده حکم شد که اگر
حالا دفع شر نه نمائی در عقوبت گوناگون گرفتار خواهی شد علی آقا کوتوال فوراً
متوجه کوچه و بازار گردید هر کس که از اهل فتنه و فساد بنظرش آمد قتل رسانید
و نوبتیان و پیاده گان کوتوال خانه که باعث این فتنه بودند چندی را بینی
بریده و بعضی را پوست برکنده و چندی را از فیل بسته و بسیاری را دست و
پا بریده جهت عبرت در کوچه و بازار گردانید تا آتش فتنه فرونشست کیفیت شورش
خدابنده برادر حقیقی سلطان محمد قلی قطب شاه اینست که درینولا باغوای
مفسدان مزاج خدابنده از خاقان زمان منحرف گردید پس باتفاق جمع
از حوالداران در دیوان خانه شاه راجو پیرزاده که برادر حسین شاه ولی قدس
سره بود فراهم شده خواستند که خدابنده را بر تخت سلطنت اجلاس دهند
و خاقان زمان را اسیری رسانند باوصفیکه شاه راجو ازیمن اقبال سلطان جاگیر و تنخواه
مرغوب داشت شریک این مشاوره شد خاقان زمان بوقوع این شورش
آگاه شد اکثر مفسدان را اسیر و دستگیر نمود و بسیاری را بسزا رسانید و بسیاری
راه فرار پیش گرفتند و شاه راجو راه فرار پیش گرفته خود را به بیجاپور رسانید
و این معامله بعد انتقال حسین شاه ولی قدس سره بوقوع رسید و شاه راجو
مدت العمر در بیجاپور مانده در همانجا برحمت ایزدی پیوست تا آنکه نبیره شاه
راجو ثانی بحیدرآباد آمده ساکن شهر شد چون ابوالحسن تاناشاه مریدش بود

بمرتبه امارت ارتفاع نموده کیفیت آن آینده بقلم خواهد آمد و ذکر تیاری جهان محل
بعد چندی حکم شد که در باغ امین الملک محاذی قصر سلطنت است عمارت عالی
تیار سازند حسب الامر بجلدی تمام در یک ماه عمارت عالی بجهان محل باتمام
رسید **بیت**

اهل دولت را فضای دلکشای آن بود   در لطافت همچو جنت دلفروز جان فزا

در سنه ۱۰۱۹ هجری خبر رسید که پرتاب شاه زاده سر اختیار نموده است خاقان زمان
انصرام این مهم بعهده مرزا محمد امین میر جمله باز داشت سیادت پناه مذکور در
اوایل حال آسی راو نایکواڑی را خلعت دهانیده معه سید حیدر حوالدار و امجد الملک
و دیگر امرا را نامزد ملک دستر نموده راو اعظم در آن قلعه شتافته اکثر ممالک انرا در
تصرف آورد چون ملک مشحون از اشجار است بموجب حکم اشرف میر جمله راهی
انصوب گردیده با فوج سابق ملحق گردید پرتاب شاه زاده تاب مقاومت
نیاورده هر روز بمقامی و هر شب بمنزلی بسر می برد میر جمله بممالک دستر رسیده
در پرگنه منکور و شهر سرد قلعه و دیهات تاخته آن ملک را مسخر نموده بدار السلطنت
حیدر آباد معاودت فرموده درین ایام محمد قلی قطب شاه بعیش و عشرت و تجرع
اقداح که قبیح ترین اعمال است مشغول گردید بمرور ایام حرارت شراب
شجر حیاتش را پژمردگی آورد ناتوانی بر مزاج او قوی گشته منجر بمرض گردید
و ضعف کلی بر طبیعت مستولی گشت دانست که ازین حال جان بری نیست
از جمیع مناهی توبه فرمود سحر شب هفتم ذی قعده سنه ۱۰۲۰ هجری طایر روحش
بسوی جنان خرامید باشتهار این خبر در بلده حیدر آباد دریای حوادث و فتنه
در تلاطم آمده نزدیک بود که فساد عظیم و قتل عام بوقوع رسد درین اثنا خبر جلوس
سلطان محمد قطب شاه بشهر شده موجب تسکین آن فساد شد بعد چندی

ازگذرانیدن ند وجلوس جمیع امرا و اعیان و علما و فضلا بغسل و تکفین خاقان
جنت آشیان پرداخته بلنگر فیض اثر برده مدفون ساختند عمر شریفش آن
بادشاه چهل و نه ۴۹ سال و ایام سلطنت او سی و دو سال و هشت ماه بود در
عصر آن بادشاه هفتاد لک هون صرف عمارات شده و هر سال لنگر ائمه اثنا عشر
مبلغ شصت ۶۰ هزار هون مصارف و اخراجات مقرر بود و مبلغ کل در محرم
شریف مصارف اخراجات دو عاشورخانه که یکی بدولت خانه عالی مشتمل بر هفت
طبقه هر روز از غره محرم در طبقه اول روشنی می شد و آنرا اهل دکن کهن اول
میگویند و بتاریخ دویم که روشنی میشد آنرا کهن دویم می گفتند و بتاریخ سویم
در طبقه سیوم همچنین از تاریخ تاریخ هفتم که روشنی می شد تمام محل از بالا
تا پائین همچون از صد هزار چراغها می گردید که روشنی آن بر فلک اخضر از
صد کروه بنظر می آید همچنین تا سه روز دیگر و دهم محرم در جمله طبقه ها روشنی
کامل می شد و عاشورخانه دیگر نزد دولتخانه متصل بازار که درین ایام بادشاهی
عاشورخانه شهرت دارد و اهتمام آن عاشورخانه بکوتوال تفوض بود و این هر دو
عاشورخانه موسوم به الاوه می گفتند و در الاوه ده هزار طاق بودند که هر شب
چراغها روشن می نمود و به شب دهم عاشوره عالم ها از روشنی و تکلف تمام
تا به مسجدی که متصل به الاوه بازار است در این ایام آن مسجد شریف متصل
به دهلی دروازه واقع است میبردند و از انجا به الاوه میبردند و در دار السلطنة
حیدرآباد حکم اشرف بود که جابجا عاشورخانه ها بتکلف تمام نمایند و جمله را اخراجات
از سرکار مقرر بود و در ممالک محروسه تمامی قصبات و قریات و دیهات عاشور
خانه ها که می نمودند اخراجات آن عمالات محالات میدادند در سرکار اشرف
مجرا و محسوب می شد بعد عشره شریف بروز زیارت پس از تقسیم طعام مبلغ

دوازده هزار هون به مستحقان و سادات و غربا و فقرا می نمودند و نیز هر سال که
می شد یک لکه هون خیرات و باغربا و فقرا امداد و هر سال مبلغ بحسن کلی
از نقد و جنس و قماش بمکه معظمه و مدینه منوره و کربلای معلی و نجف اشرف
و مشهد مقدس و اماکن شریفه بنا بر خیرات می فرستاد و هر شادی هندو
و مسلمان و غنی و فقرا که از زیر محل می گذشت نقد و کسوت به نوشه و شخصی
که نسبت می نمودند مرحمت میشد اگر در روزی هزار شادی میگذشت نقدی
و خلعت می یافت و هر حاجتمندی به از دیار بعید می آید احسان و کرم و فیض
آن بادشاه کامیاب بعضی ابیات از اشعار آن بادشاه نوشته شده رباعی

سخن اهل غرض بود خطر دانستم | دره دوست دلا نیست ضرر دانستم
که این دام دگر شد بهر دل نی خط آزادی | بدور خط و چشمت کم نشد شوخی و صیادی

ذکر سلطنت محمد قطب شاه بن محمد امین پسر ابراهیم قطب شاه تولد سلطان
محمد قلی قطب شاه هجری روز چهار شنبه بست و دوم شهر رجب المرجب سنه در زمان فرزند محمد قلی قطب
شاه به محمد امین برادر خود گفت که شما خواهند حق تعالی فرزند بسیار شما کرامت خواهد نمود این طفل من میدهند
تا پرورش او نمایم پدرش به لیت و لعل میگذرانید چون چهار ساله پدرش محمد امین فوت
شد خاقان زمان خود تشریف برده ان طفل را از مسکن او بخانه آورده پرورش نمود قاضی
محمد سمدانی را به تعلیم او نامزد فرمود بعد چند یوسف صاحب که مشتهر
اوستاده و سر آمد سپاهیان روزگار به تعلیم شمشیر یافتن و اسپ تاختن
و تیر انداختن و بعضی دیگر هنرها و پیشه ها که بکار بادشاهان می آیند به تعلیم
او مامور فرمود پوشیده نماند که در درگاه یوسف صاحب علیه الرحمه
شمال رویه حیدر آباد داست و ی در صحبت اهل کمال رسیده کسب عرفان
در سنه ۱۰۲۸ هجری بر سریر مملکت تلنگانه جلوس فرمود این بادشاه از جمیع علوم

ماہر بود و بشیوہ حمیدہ و اخلاق پسندیدہ داشت سخی و ذی مروت بود کہ ہمگی
صغار و کبار را خوش دل و شادمان داشت وصف حد اشتسن مرتکب ہیچگونہ
لذت نفسانی نشد و اعمال دینی بر اعمال دنیوی مقدم می داشت سیادت
پناہ میر محمد مومن استیرابادی در صفات او و تہنیت عید سعید گفتہ **رباعی**

با محبت نیاز بستم عہد و پیمان توئی | کنہ حالی می فشانم پیش جانان توئی
خستہ جانم کنہ لیکن جان فشانم تازہ است | عہد سلطان تو است و عہد فرمان توئی

و این میر محمد مومن از امرای قطب شاہی است از عہد محمد قلی قطب شاہ از ندمائ
شعرای بانام بود تا عہد سلطان عبد اللہ قطب شاہ در قید حیات بود و در علم
تسخیر بدرکہ کمال داشت و در اکثر علوم عربیہ فضایل و کمالات او مشہور و دایرہ
خود در بلدہ حیدرآباد وقف قبور خاص و عام کردہ لہذا دایرۂ او بدایرہ میر
مشہور است عمر دراز یافتہ در سنہ ۱۰۳۵ ہجری رحلت فرمود و در دایرۂ خود مدفون
گشت فرزند داشت امجد الدین نام بالجملہ چون جلوس بادشاہ منتشر شد از
جانب سلاطین اخلاص خصوص زمرد بادشاہ ایران ایلچی مع تحف و ہدایا
خطوط تہنیت حاضر شدند و درہمین سال سلطان محمد قطب شاہ حکم کرد کہ مواجب
نوکران این دولتخانہ مضاعف کنند تا خوش دل باشند و دو ماہہ پر تاب
را کہ درین دولتخانہ ہمہ سال از جمع خاصۂ خیل وضع می شد معاف دارند
و در یکہزار و بست و چہار سال مزاج پادشاہ بہ آراستن باغ محمد شاہی
توجہ فرمودہ دران سرزمین حکم بہ ساختن عمارات و خیابان روح افزا
گردید و در عقب این کاخ دل افروز خیابا سے طرح انداختہ و در ہر جانب
نہر آب جاری گردانیدند و بتاریخ بست و ہشتم شوال سنہ ۱۰۲۳ ہجری بہ مشکوی
سلطنت محمد قطب شاہ فرزند متولد شد منجمان اشکال شناسان گفتند

که تا دوازده سال این طفل بر والد بزرگوار خود گران است لهذا آن
گوهر صدف شهریاری را در همان روز بسیادت پناه میر قطب الدین
بنا بر پرورش سپردند مرزکی از شعرا تاریخ تولداو تجویز نمودند نواب علامی فهامی
و میر مومن استرابادی دو حروف کام بخش جداجدا تاریخ برآورده و شاعری
در حروف خلدالله ملکه ابدا تاریخ برآورده و دیگر از محدثات او عمارت رفیع
و فلک فرسا و دلکشا مسجد جامع است که در سنه ۱۰۲۷ هجری آغاز تیار او شد و الحال
به مکه مسجد مشهور است در وقت بنای آن مسجد مبارک بادشاه زمان جمع
علما و فضلا را مجمع ساخته فرمود که درین بنا از دست کسیکه در مدت عمرش
نماز تهجد از وفوت نشده باشد اول سنگی نهاده شود علما و فضلا صادق القول
معروض داشت که در میان ما احدی باین صفت یافته نمی شود آنگاه
خاقان زمان گفت خدا شاهد حال است که درین مدت العمر نماز تهجد از من
فوت نشده باشد پس بادشاه از دست مبارک خود اول سنگی در آن نهاده
و در عهد آن بادشاه قریب سی هزار هون صرف ان مسجد شده با تمام رسیده
و در عهد سلطان عبدالله قطب شاه و سلطان ابوالحسن تانا شاه تمامی ایام
با تمام رسیده مگر کار ضروری از اهل کاری باقیمانده بود در عصر عالمگیر بادشاه
سنه ۱۱۰۴ هجری بحسب ضرور بالفرام رسید آن عمارت مقدس به کمال رفعت
و صفا مهبط انوار الهی است و چنانکه مکه معظمه را کسی گاهی از طواف کنندگان
خالی ندیده همچنین این مسجد شریف را نیز خالی از عبادت کنندگان نیافته اند بدین
سبب تسمیه مکه مسجد من جانب الله بزبان خلایق جاری گشته مشهور عالم شد
و دو خیر سنجی از دارالسلطنت حیدرآباد طرح شهری انداخته به سلطان نگر
موسوم ساختند و در وعرایض و آسایش متین مشتمبر دو قطعه وسیع که یکی

حصار شہر باشد و دیگری حصار دولتخانه بادشاهی بنا نهادند و خندقی بعرض
پنجاه درعه هر دو حصار شهر حصر نموده منبع آب رسانیدند از انجا بنیاد دیوار حصار
برداشتند بست و پنج درعه عرایض مقرر گردید که از سنگ و آهک برآورده چون
زمین برابر شود بست گز مرتفع ساخته شرفات و کنگره ها برآوردند و جمع عمارات و محل
بادشاهی هر چهار طبقه احداث کردند و چهار راسته بازار در کمان لطافت و صفا
محتوی بچهار راسته بازار دلکش و در وسط آن چهار مینار رفیع بنا نهادند آبادان
چون عمارت با تمام رسید عمر بادشاه نیز با تمام رسید لهذا اکنون نام آن قلعه
کهنه گویند اکثر سنگهاے او را مشیر الملک بر سرور نگر طلبانیده در ۱۲۱۱ هجری
قریه سرورنگر احداث گردانید و دیگر آنکه سلطان محمد قلی قطب شاه حوالی لنگر قسمت از
قلعه گولکنڈه و عمارات دیگر موسوم به سلطان پور متصل کندی که جنت خود ساخته
بود احداث فرمود و عمارت الٰہی محل و محمدی محل و لوایق آن که بعد سوختن
الٰہی محل که خاقان جنت آشیان محمد قلی قطب شاه چون طبقات افلاک هفت
طبقه بنا نموده بود به سبب فرط ارتفاع از برق بسوخت سلطان بجای وا[illegible] محل
قدیم محل جدید بنا فرموده و دو طبقه شکسته پنج طبقه کرد لیکن با وجود آن در رفعت
نکاست بعد مسخر شدن بلده حیدرآباد به عالمگیر و غیره تیموریه بعد اخری عمارات
مذکور بعلت افتادن برق بسوخت و دیگر بار تعمیر پذیرفته بلکه رفته رفته سنگهای
آن را مردمان صرف عمارات نموده اثری ازان نگذاشتند و نیز آن بادشاه
دین پناه در بنی باغ عمارات رفیع و وسیع بطرز عمارت اعراق به دو طبقه ساخته
معمار آن ماهر به تکلف بسیار در آن نموده و نقاشان مانی قلم بطرح دلفریب
نقاشی نمودند و چند عمارات دیگر از آن بادشاه در هر جا بصورت تعمیر یافته
ازانجمله باغ محمد شاهی و دیگر عمارات بالجمله سلطان محمد قطب شاه جامع علوم

عقلی و نقلی بود بغایت ذکاوت و طبع داشت چنانکه روزی در مجلس
او از علما و فضلا مباحثه پیش آمد که مردان کوتاه قدان زیرک و عاقل و فرزانه
می باشند بباعث اینکه دماغ ایشان از دل نزدیک است ازین باعث فراست
ایشان بسبب دراز قدان بیشتر می باشد بعضی گفتند دراز قدان نیز زبان
صفت موصوف اند جواب اینکه بدن اعلا کوتاه باشد پاها دراز باشند
نشان هوشمندان است و برخلاف آنکه بدن اعلا دراز باشد و پایها کوتاه
نشان ابلهیت نظر به بعد شدن دماغ و این علامت در شرح نهج البلاغت گفته
فاضل دیگر گفت حافظه بطفلان زیاده از کلانان باشد خردمندان جواب گفتند
که شیخ ابوعلی در فنون شفا گفته جمعیت خاطر و توانع مال در طفریت دماغ و قلت
افکارات و مکروهات دینوی بنسبت از کلان کمتر است ذکاوت و قوت
حافظه طفلان از آن باعث زیاده از کلان است بادشاه گفت خوابیدن
بجانب پهلو راست موجب تفرح و توشیح دل است عاقلان جواب بعرض
رسانیدند که اول آدمی بطرف پهلوی چپ می باشد چون پهلوی راست
سپید دل آن خلاصه می باشد و موجب تفریح خاطر و راحت دل
می شود خلاف بر پهلوی چپ و در جلد سابع میرخوند مذکور است که اهل
خطا و ختن عزیزان را بجانب چپ می نشانند بنابر آنکه دل جانب چپ است
هرکه بدانجانب نشیند بدل نزدیک است الغرض سلطان محمد قطبشاه
قوت حافظه بسیار داشت هر کتب تواریخ را که ملاحظه فرمودی همه بلطافت
لسان و فصاحت زبان فرمودے همچنین هرچه می خواند از بر میداشت
قصه وفات آن بادشاه چنانست که چون شهزاده عبدالله مرزا بموجب
گفته منجمان و اشکال شناسان یعنی بگفته رمالان نزد دیگران پرورش

داشتند تاروی مبارک او تا دوازده سال بنظر سلطان نه افتد و آن پدر
تا با آن حسن و جمال که یوسف ثانی باید گفت درخانه هر که ماندی صاحبش در
همان سال جان بحق تسلیم شدی و نزد هر کس که خواندی آن معلم در همان سال
مردی اگرچه از اخراجات او از سرکار مقرر بود اما آن مشتری برج حسن و
سعادت از برجی به برجی و از ایوانی بایوانی او تعلیم یکی بعد دیگری تا دوازده
سال بسر برد چون بعمر دوازده سالگی رسید بجمیع علوم و آداب بهره وافی
اندوخت و انوار فراست بر چهره حال افروخت مشتاق دیدار پدر عالیقدر
شد و سلطان را نیز تمنای ملاقات او از حد افزود و لهذا تاریخی سعید تجویز نموده
آن برجیس برج حسن و خوبی را چون مشتری از برجی برجی بمحل اشرف آوردند
یعنی آن شهزاده سعادت آثار را به مشکوی بادشاهی آورده بملاقات و معانقه
پدر نشاط اندوز گردانیدند جشنی عظیم ترتیب یافت طوی بزرگ صورت پذیر
گشت اما سلطان در همه سال از تپ محرق گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
اطبا بمعالجه پرداختند والده ماجده سلطان تجویز اطبا مصری هندی گذاشت
و گفت که معالجه اطبا مصری بمزاج اشرف گوارا خواهد بود چه بادشاه نشو
نما یافته ملک دکن است علاج اطبا هند موافق خواهد بود اطبا یونانی هرچند
خواستند که این آتش حرارت بادویه بارده تسکین خواهد یافت اما اطبا هندی
دواها گرم داده آتش بر آتش افزودند حکمای یونانی هرچند اضطراب و تالف کردند
خواتین محلات بر اطبا مصری منحصر داشتند آخر الامر مرض استعداد یافت
و منجر بسکرات شد آخر بروز چهارشنبه تاریخ ماه جمادی الاول سنه ۱۰۳۵ هجری
روح پرفتوحش بروضه رضوان خرامید هنگامه و آشوب برخاست منظور خان
حبشی و ملک الماس و ملک یوسف و ملک عنبر در مقام خلل و دفع فساد اهل بازار

دار و باش شده قاسم کوتوال را گفتند که در چاوڑی گنج بمهمات قرار کرد —
حسن بیگ نایب او در چهار مینار قرار گرفته مردم اسواق را تاکید بلیغ نمایند
که هر کس بکار و شغل خود مشغول باشند اگر خلاف امر از کسی واقع شود فوراً او را
بسیاست رسانند و دروازه عالیه شیر علی را مفتوح داشته حکم کردند که خاصه خیل
نزدیک محل ها جمع چاکران جابجا حاضر باشند پس بموجب وصیت بادشاه
شهزاده تعالی قدر سلطان عبدالله مرزا با کسوت خسروی چون نیر اعظم آراسته
در شه نشین محمدی محل بر اورنگ سلطنت نشاندند و بار عام دادند تا خلایق از
درون و بیرون بلوازم زمین بوس قیام نمودند و بعد از ان در بازار و محلات
منادی بنام نامی او نمودند بعد فراغ این کار نعش بادشاه مبرور مغفور را
بغسل و تکفین نموده در لنگر فیض اثر بوده در گنبدی که ظل الهی در حیات خود
تعمیر فرموده بود وقت عصر مدفون کرده فاتحه خواندند علامی فهامی شیخ
محمد شان مادهٔ تاریخ باین مصرعه نوشته مصرع حشرش به علی ابن ابیطالب باد —
عمرش سی و چهار سال یکماه بست روز و مدت سلطنت او چهارده سال و
پنجماه شش روز بود البقاء لمن الملک المعبود — ذکر سلطنت بادشاه ذیجاه
ظل الله جهان پناه سلطان عبدالله قطب شاه — چون خسرو یوسف جمال
سکندر اقبال مانند آفتاب از مطلع عز و اقبال طلوع نموده در عمر دوازده سال
بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاول سنه ١٠٣٥ هجری بر تخت سلطنت جلوس فرموده
همگنان در ان درگاه استاده عقیدت بجا آورده نذور تهنیت گذرانیدند
و زبان بدعا و ثنا کشادند امرا و سادات و علما و فضلا تشریفات و خلوتها
کامیاب شدند و مشایخین و فقرا را به بذل و نوال شادکام ساختند و بر
فیلها و اعرابها زر بار کرده در اسواق و کوچه های تمام گردانده ایثار

کردند مولانا رونقی ماده تاریخ جلوس گفته مصرع مزین شد
جهانی از جلوس شاه عبدالله - چون این خبر میمنت اثر باکناف ممالک
اشتهار یافت کلاه سلاطین اطراف خصوصاً ایلچی شاه ایران و وکیل
جهانگیر بادشاه هند با تحف و هدایا و مکاتبت تهنیت آمده هریکی مخلع و مسرور
کردند خاقان زمان به بندوبست ممالک و عزل ونصب امرا پرداخت چون علامی
فهامی میر مومن استرابادی برحمت ایزدی پیوست سلطان مغفور منصب
پیشوایی را بکسی کار شریک می نمود چون بادشاه عدالت پناه اورنگ نشین
خلافت گردید والده سلطان جنت مکان متوجه وامادشاه علی پیرزاده شده خلعت
دهانیده چون بعد دو ماه جوهر کاردانی در شاه محمد یافته نشد عدالت پناه بعلامة العلما
شیخ محمد خاتون که از مملکت ایران آمده بود معزز فرمود منصب منشی گری نیز بآن
عالیجناب مفوض گردید منصور خان که بر منصب میرجملگی سربلندی یافت چون
از قسم نویسندگی بے بهره بود بامداد و اعانت برهمنان سرانجام میداد و اودر
مقام غرور پرداخت سیاه درآمد و قاسم بیگ بر عهده کوتوالی و حسن بیگ بعهده
نیابت او بحال ماند و خواجه افضل ترک که جهانگیر جارلکهه هون شده وطی داشت
یعنی منصور خان برهمنان جاگیر بحال شد چون خاطر اشرف از انتظام مهام
سلطنت فارغ گردید در فصل برشکال بسیر باغ لنگم پلی که سلطان قلی قطب شاه
احداث آن نموده بود متوجه گردید چندی در انجا بعیش و تماشا پرداخت پس
از ان بسیر تالاب حسین ساغر چندی بعیش و طرب بسر برده به منبی باغ تشریف
فرما شد و اکثر فصل برشکال در گلگشت گلشن و گلزار و سیر و شکار گذرانیده بود و عیش و
عشرت دارد درین اوقات در دلایت دکن چنان اشتهار گرفت که در عدالت
پناه مبیهانه سیر بنا بر تسخیر ممالک بیرون آمده چون رونق افزای دولتخانه شد

تفرقهٔ خاطر و اندیشه ناگهان فی الجمله بجمعیت مبدل شد بعد ازان جشن سالگره همایون
پایهٔ ترتیب یافته که توصیفش از حیطهٔ تحریر و نگارش خارج است کیفیت جشن
مولود النبی صلی الله علیه وسلم در زمان سلطان محمد قطب شاه طریق جشن مولود
مبارک مسرور شده بود و وجه اخراجات آن علما و فضلا و فقرا مرحمت می شد
و خرج هر ساله آن پنجهزار هون مقرر بود عدالت پناه در عصر خود بتکلف هر چه تمام
بعمل می آوردند اخراجات آن دو چندان مقرر یافت پس در میدان قصر داد
محل خیمهٔ مشتمل بر چهل ستون بر پا میکردند و در هفتگانه دهم ماه ربیع که بقول
اصح روز ولادت خیر البشر است صلاے عیش میدادند و مدت دوازده روز
و شب این شور و سرور را امداد می یافت و در شب آخر این جشن خوان الوان و انواع
نعیم در میدان داد محل می کشیدند و خاص و عام طبقات اسلام ازان خوان
کرم تناول می نمودند و بیرون دولتخانه در آن شب چراغان روشن میکردند
و آلات آتشبازی اندرون و بیرون سر می دادند آن شب تا صبح بعیش و عشرت
میپرداختند و هنگامهٔ رقص و ساز را با طلوع آفتاب جهان تاب گرم میساختند و نیز در
این شب خاقان زمان از دولتخانه بر فیل خاص سوار شده با جلوس سواری متوجه
تماشا و تفرج آئین بندی و روشنی شده تا چاوڑی گنج چبوتره کوتوالی بود
تشریف برده فیل کوه شکوه را در آنجا یک لمحه نگاه میداشت عهده داران
طبق ها از زر و جواهر تیار می نمود و سوداگران و تاجران که دکاکین را بانواع تکلفات
و مرصع آلات آراسته آئین می بستند تحایف مرغوب گذرانیدند و تشریفات
و انعامات کامیاب میشدند بعد فراغ از تماشا باهان شوکت و حشمت مراجعت
می فرمود و اخراجات این جشن مبلغ سی هزار هون مقرر بود از ابتدای
سلطنت از عهد سلطان قلی قطب شاه رسم تعزیه داری درین خاندان بود

در عهد عدالت پناه در بلده حیدرآباد و ممالک محروسه که در نقارخانه‌ها دست
از نوازش نوبت باز آورند و کوس و نقاره ننوازند و گوشت را دخل طعام
نکنند و قصابان دکاکین خود را بر دارند و تنبولیان برگ تنبول نفروشند
و جمیع لذات و تکلفات ممنوع و متروک باشد و این احکام در اطراف کافهٔ انام
که چه بر هنود و چه بر اسلام جاری بود که غم امام علیه السلام بجا آرند و از جانب دارخانهٔ عام
چند هزار لباس سیاه و کبود با عصای سبز و سیاه به اکثر ملازمان و بندگان
و ذاکران و مداحان تقسیم می یافت و در هر دو الاوه که یکی در آن دولت
خانه و دیگری در بازار که درین ایام بادشاهی عاشورخانه می گویند فرش
بانات سبز و سیاه می گسترانیدند و سقف آنرا به مخمل و اطلس سبز و سیاه
می پوشیدند و در الاوه چهارده علم استاده می کردند و زربفت های
چهارده درعی که آیات کلام مجید و ادعیهٔ ماثوره در آن منقوش بوده باشد با آن علم
می پوشانیدند و چراغها و شمعدان های بزرگ برنجی که در یکصد چراغ روشن
می شد بسیاری بصورت اشجار پر شاخها ساخته بر ایوانها گذاشته شمعهای
کافوری بالای ایوانها و اطراف حوض چیده هر شب می افروختند و ذاکر
آن خوش الحان بخواندن روضه و خطبه و مرثیه و مناقب اشتغال می ورزیدند
و سامعین گریه و زاری می کردند و بعد فراغ از تعزیه داری انواع اطعمه اغذیه
بی گوشت حاضر آورده بهمه کسان می خورانیدند و در قصبات و دیهات
محلات ممالک محروسه همچنین تعزیه داری و سوگواری قیام می ورزیدند همچنین
تا ده روز عاشورخانه در جانب جنوبی بلده کوهیست با صفا و سلطان محمد
قطب شاه بر بالای کوه عمارت عالی و قصر رفیع سه منزله بتکلف هر چه
تمام‌تر ترتیب داده بر بالای آن حوض [illegible]

کوه عمارت دیگر بمشابه بروج فلکی که تحمل سلطنت و اثاثه بادشاهی در آن
گنجد جابجا بنا نهادند و آن کوه باصفا را موسوم بکوه طور ساخته در اطراف آن
فرسخ در فرسخ بساتین پر از اشجار و باغهای پر از اثمار احداث فرموده
و امرای عالیشان و وزرای رفیع المکان نیز در حوالی کوه و کوه بنات گهاٹ
که مسافت آن تخمیناً چهار فرسخ گفته اند قطعه و بساتین آراسته و پیراسته
بودند خاقان زمان برای سیر بکوه طور تشریف بردند و از غایت فرح
بعیش و نشاط مشغول شد رباعی

زنیک جانب بهشتی شد نمودار | زنیک جانب پریرویان بسیار
زنیکسو فوج محبوبان ساده | چو مهر و ماه رخ انور کشاده

تا مدت یکماه دران عشرت سرا مشغول سیر و طرب بود بعد ازان متوجه
دار السلطنت حیدرآباد شد آمدن ایلچی دهلی در هنگامیکه شاه جهان بادشاه
در سال جلوس خود در سنه ۱۰۳۵ هجری متعاقب خان جهان که لودی که ازان بادشاه
متوهم شده به احمدنگر آمده به نظام شاه پیوسته بود و از دار السلطنت آگره
بصوب دار السرور برهانپور نهضت فرمود چون به بلده مذکور رسید
بنابر اظهار مراتب دوستی مکتوبی با تحف و هدایای لایقه بصحابت شیخ
محی الدین پیرزاده اوجین مرسول داشت چون وکیل مذکور بخدمت عدالت
پناه پیوست بانواع تشریفات و انعامات سرفراز شد و از روز آمدن زنجیر
فیل با و مرحمت شد درین ایام ایلچی شاه ایران الموسوم محمد قلی بیگ معه
نامه و تحف گرانمایه بملازمت عدالت پناه پیوست و بانواع تشریفات وافره
و انعامات متکاثره کامیاب شد بعد چندی عدالت پناه بسیر باغ و سیر قلعه
محمدنگر و زیارت روضه والد ماجد خود پرداخت شریف الملک بعرض

رسانید که ملیا زمیندار کلنکور سر شورش بر داشته است لهذا شجاعت دستگاه
ایلچی بیگ را با فوج قاهره از قلعه گول کنڈه مرخص فرموده مشارالیه آن شب روز
دیگر یلغار کرده وقت صبح که هنوز آن دیشیه از خواب غفلت بیدار نشده بود چون اجل
ناگهان بر در خانه اش رسیده دربانش را بقتل رسانیده به خوابگاه او رفت
این اجل گرفته سراسیمه از خواب غفلت بیدار شده دست بشمشیر برده بود که فی الفور
ایلچی بیگ با چند جوانان دستگیر کرده سر پر غرورش را از بدن جدا ساخته بنام
بجانب گول کنڈه بر آمده راهی شد وقتیکه بادشاه از دروازه قلعه گول کنڈه بر آمده
بحیدرآباد توجه فرموده بود سران مفسد بر سر نیزه کرده بنظر ملازمان در آورد
بنوازش خلعت سرفراز گردید تا حال کمان حویلی او در وسط حیدرآباد بنام او
مشهور است که اندرا کمان ایلچی بیگ می گویند در سنه ۱۰۴۰ هجری باران
مطلق نبارید پیش ازان دو سال کم باریده بود قحط عظیم رو داد و تالاب
هاے کلان مثل تالاب حسین ساغر و ابراهیم پٹن و حیدرآباد و چاه هاے
عمیق همه خشک گردیدند اگر در زمین صد گز میکندیدند آب نمودار نمی شد و در
باغات اشجار نو و کهن خشک شد و در صحرا حیوانات تلف گردیدند و در
دامیات و دیهات خانه بخانه از مردها بر گردیدند و در محلات و اسواق شهر
چندان مرده هاے می افتادند که فرصت برداشتن نمی شد و خلایق در آرزوے
نان جان میدادند و مشت برنج بمشت مسے میسر نمی شد درآن وقت خاقان
زمان امر فرمود که جا بجا هر جنس غله ها باشد همه را بشهر آورده بفروشند و نگاه
ندارند ازین سبب در دار السلطنت حیدرآباد قدری از جنس غله ماکول هم
رسید اما در ولایت دیگر مطلق هیچ نرسید خاقان زمان با وجود چند لنگر
امر فرمود که در هر محله لنگری ساخته هر که خواهد بدهند و در بیرون شهر نیز

لنگرهای بزرگ مقرر گردید و دیگ های آش پخته به فقرا میدادند و حکم شد
که در هر محله چاه ها چنان بکنند که اگر طرف زمین آب رفته باشد برارند غرض
آنقدر اهتمام در ابقای خلایق فرمود که مافوق آن متصور نباشد این قحط در اکثر
ممالک نیز واقع شده بود در ولایت گجرات گوشت آدم را آدم خورد
در دار السلطنت حیدرآباد از سرکار قریب یک لکه آدم کفن داده بود ماورای
آنها که بی کفن مدفون گشتند شمار آنها خالق العباد داند و در مملکت برار این
زیاده ازین بود شاه جهان بادشاه در انجا نیز اینچنین سعی ها در ابقای خلایق
کرد تاریخ این حادثه عظمی شاعری به کلمه آورده ... مرض مرگ بخلق آمده
طغیانی آب موسی چون در سنه ۱۲۱ هجری و سنین ماضیه باران کم باریده
بود و در سنه ۱۲۰ هجری مطلق نباریده موجب قحط عظیم شد چنانکه گذشت درین
سال در موسم برشکال مدت چهار ماه علی الاتصال باران این چنان باریده
که فضای دشت و صحرا سیراب در گرفت و آب رود به طغیانی آمده
چنانکه ندی موسی که متصل حیدرآباد است در وقت صبح روز چهارشنبه بست و
هفتم شهر صفر سنه ۱۲۱ هجری اینچنان طغیانی نمود که آب از بالای پل میرفت
و اندرون شهر آمده اکثر عمارات عالی و منازل غربا را منهدم ساخت و پاره
از اشجار باغ محمد شاهی را که در دولتخانه بود بر بود جوش آن از صبح تا دو پهر
و سه گهڑی ماند بعد ازان رو بکمی آورد و در همان سال بست چهارم رجب
سنه ۱۲۱ هجری بادشاه از دار السلطنت بجانب سیدآباد روانه شده انجا
نزول اجلال نمود روز دیگر بر قصبه منصورآباد تشریف برد و روز سیویم
بجانب قصبه فرح بخش حیات آباد عرف حیات نگر که از محدثات والده
ماجده خدیو زمان است دوازده روز بعیش و طرب گذرانیده جشن نوشروان

نوخطه خود بعمل آورد و اخراجات این جشن جناب بخشی بیگم والده اش از طرف
خود نموده بعد از آن بحیدرآباد تشریف آورد و هفتدهم ذی قعده سنه ۱۰۴۲ هجری
خاقان زمان در عمارت خیریت آباد نزول اجلال فرمود میر معز الدین
محمد ایلچی شاه ایران و خیراتخان جاگیردار خیریت آباد که از طرف خاقان زمان
بجانب ایران رفته بود بملازمت آمده نذر و تحایف ایران گذرانیدند و بخلاع
لایقه کامیاب شدند و خیراتخان در سلک مصاحبان حضور انسلاک یافت
میر محمد سعید میر جمله المخاطب معظم خان خانخانان سپه سالار از نوکران
خاقان زمان بود او از سادات اصفهانی است چون وارد حیدرآباد گردید
بخدمت سلطان محمد عبد الله قطب شاه نوکر گردید رفته رفته بمرتبه وکالت
و وزارت رسید تا آنکه به نیروی شجاعت و لیاقت از مصاف کرناتک
که یکصد و پنجاه کروه طول تخمیناً و تا سی کروه عرض و چهل لکه روپیه حاصل داشت
مشتمل بر معدن الماس و چندین قلاع استوار مثل گنجی کوته و سدهوت و گرٹیه
وغیره حاکمان آنجا انتزاع نموده بتصرف در آورده و ثروت و مکنت او بجائی
رسید که سوای فوج سرکار پنجهزار سوار از خود نوکر داشت ازین سبب
مخالفان در پرده دولت خواهی حرفهای دور از کار ذهن نشین پادشاه
می ساختند برین هم پادشاه عادل و باذل و سخی و متهور و دانشمند
و نیکو شمایل و خجسته خصایل و خوبرو و قدرشناس بود در باب علم و هنر در
عهد او علما و فضلا از هر دیار بدار السلطنت حیدرآباد آمده اند و هنرمندان
عالم در آن دیار مجتمع گشتند و چندین کتاب و رساله مثل برهان قاطع که در
تحقیق لغات بی نظیر است بنام نامی او تصنیف نموده اند و بمقاصد
و مآرب خود کامیاب شدند و همچنین قدر چند کتب از علم معقول و منقول

باسم آن بادشاه تصنیف یافته اوصاف حمیده او از حیطهٔ نگارش بیرون و افزون
است تا هنوز در بلدهٔ حیدرآباد آثار آن فرمانده در گنبدی که باین سمت بلده
بکمال رفعت و بلندی واقع شده آن بادشاه جنت آرامگاه دران گنبدی
سصاف لنگر فیض اثر مدفون است درین ایام بنا بر حوادث روزگار دران
مکان فیض نشان اثر آبادی نمانده این هیچمدان عاصی محمد قادر منشی از احوال آن
بادشاه همین قدر اکتفا نمود اگر مفصل نویسد به طول می انجامد چنانکه حکما گفته
اند **بیت** مختصر گوی و مختصر بنویس ؛ مثل طبع شهان به مختصر است،،
ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن قطب شاه عرف تاناشاه پس از انتقال
سلطان عبدالله قطب شاه در تعیین جانشین او فیمابین ارکان دولت
اختلاف افتاد و سامان جدال و قتال انجامید چنانکه از نبیرهٔ میر احمد
که ما نصاحبه کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشیه
و ترکیه آماده فتنه و فساد گردید از هر گوشه و کنار آواز جنگ و جدل بلند شد
چون اعانت ملک بخش حقیقی مساعد غریب ابوالحسن بود میر تقی و نیکنام
و مادنا که هر چه نوکر و پیشکار احمد بودند با اکثر نوکران عمده رفیق ابوالحسن گشتند
و موسی خان بطریق مستعدانه به حیدرآباد راهی ساخته خود نیز به سوم ربیع الثانی
سنه الیه هفت صد و درین هنگام چندی از مردم دیگر که بظاهر همراه
سید احمد بودند در باطن مساعد ابوالحسن گردیدند چه سید احمد به بخل و
کنج خلقی و درشت خوئی جمله نوکران خود را بیدل داشته بود بر خلاف ابوالحسن
که بصلاحیت و سخاوت و داد و دهش و نیکو اخلاق از همه به حسن سلوک
پیش آمده بود القصه همه متفق گشته سید احمد را منزل دلی ساختند و ابوالحسن را
به سلطنت برداشتند **مصرع** خلق و جود دشمن خلق را مرهون کند

سبب سلطنت با ابوالحسن تاناشاه چون میرجمله جهت سلطان عبدالله قطب شاه
در حیدرآباد حویلی و باغ در محله سلطان شاهی احداث کرده متصل آن تالابی
طرح انداخت که تا حال آنرا تالاب میرجمله می گویند بادشاه را در انجا مهمان
برده دو سه روز داشته ضیافت شاهانه نمود بعد ازان حرکات پسرش
میر محمد امین که به نشه جوانی و دولت رعونت در سر داشت از افزونی اقتدار
پدر بمستی بدربار آمده بر مسند بادشاهی در نشهٔ شراب بخواب رفت و قی کرد
موجب افزونی سوء مزاجی بادشاه شده آثار بی التفاتی پیدا گرفت و او را
با متعلقانش نظربند داشت معظم خان میرجمله بمعاینه اینحال دل بر داشته رفاقت
گذاشته در سال بست و نهم شاهجهانی بشهزاده اورنگ زیب که بصاحب صوبگی
دکن اورنگ آباد سکونت میداشت رفته توسل که در سنه ۱۰۶۸ هجری از حی ثبات
آن اورنگ زیب خلافت است جسته از شاهجهان التماس طلب خود
نموده شاهجهان حسب الاستدعای او فرمان عنایت نشان متضمن حرمت
پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان
عدم تعرض از و متعلقان او به سلطان عبدالله قطب شاه مصحوب قاضی
محمد عارف کشمیری روانه فرمود سلطان عبدالله بمجرد استماع این خبر
محمد امین پسرش را معه اموال و اسباب او به ضبط در آورد و بر محلات او
پهره بندی نموده باوصف ورود فرمان هم متاثر نشد محمد اورنگ الا
فرمانی متضمن اینکه شهزاده محمد سلطان می خواهد که از راه اودیسه
بخدمت عم خود شجاع به بنگاله برود به حیدرآباد گذارش خواهد افتاده
با امین بیگ بگذرانند فرستادن بادشاه صاف طینت غافل از نیرنگی
روزگار به تیاری ضیافت پرداخت محمد اورنگ هشتم ربیع الاول سنه ۱۰۶۶

نخستین خلف خود محمد سلطان را با موسی خان بطور تعجیل بحیدرآباد
راهی ساخته خود نیز سویم ربیع الثانی نهضت فرمود درین هنگام سلطان
عبداللہ قطب شاه خبردار شده محمد امین را با والده او روانه ساخت مشار الیه
دوازده کروهی حیدرآباد بملازمت سلطان محمد پیوست چون هفتم
سلطان محمد عازم حیدرآباد گشت قطب شاه از شنیدن این خبر
ربیع الثانی سنه الیه با نقد و جواهر و طلا و نقره به گولکنده رفت محمد سلطان
بر کنار تالاب حسین ساغر فرود آمد افواج قطب شاه نمودار شده آغاز
جنگ نمودند محمد سلطان دلیرانه تاخته تا دیوار شهر تعاقب نمودند روز
دیگر حیدرآباد بتصرف آورده و بسیار از کارخانه جات بادشاهی تاراج گشت
و کتب نفیسه و چینی خانه و اجناس بسیار نموده تصرف محمد سلطان در آمد
افزونی اشیا بمرتبه بود که با وجود غارت و تفرقه چند روز وقت کوچ خانه ها
مالامال ماند هرچند سلطان عبداللہ اظهار ابواب مدارا و مواسا می نمود
و گوهر جواهر و فیل پیشکش فرستاد اظهار اطاعت و انقیاد نمود لیکن
در باطن به تهیه اسباب جنگ و استحکام قلعه پرداخت در باب کمک
بعادل شاه نوشت چون اورنگ زیب رسید و از محمد سلطان ملحق
شده در هیجده روز مورچال را پیش برده نزدیک قلعه رسید لشکر
آراست و در قلعه که دو سه کرده حربی است معین مورچال نموده تا آنکه
از قلعه گوله هائے توپ و تفنگ چون ژاله می باریدند مکرر کارزار عظیم
و آویزش سترگ در هم افتاد آخرالامر قطب شاه بملاحظه اینکه خون ریزی
مسلمانان بناحق می شود دیبه احمد داماد خود را فرستاد و بقایا پیشکش
سنوات ماضیه را با سباب و استمالت میرزا محمد امین ارسال داشت

و بعد از ان والده خود را نیز فرستاد آن ضعیفه بعقیقه تقریر دلپذیر از دواج صبیه
قطب شاه بسلطان صالح قرار داد و آن دختر را سوای دو لکه روپیه بعنوان
جهیز باعزاز و احترام از قلعه بدولت خانه سلطان محمد فرستاد و میرجمله دوازدهم
جمادی الثانی سنه ۲ جلوس شاهجهان مطابق سنه ۱۰۶۶ هجری برکنار حسین ساغر
از ولایت مفتوحه رسید آخر از ملازمت محمد اورنگ زیب نموده باجازت
نشستن غیر اختصاص یافت و محمد اورنگ زیب نیز بمنزل او تشریف برده
هفتم رجب عنان معاودت بصوب اورنگ آباد معطوف ساخت گویند
سلطان عبدالله قطب شاه بعد مراجعت او کوهچه متصل قلعه بود گرداگرد آن کوهچه
دیواری کشیده داخل حصار نموده در سنه ۱۰۶۶ هجری شاه زاده اورنگ زیب
بهادر به تسخیر قلعه بیدر عزیمت نمود چون قلعه مذکور بعد برهمنه سلاطین بهمنیه
در عهد سلطان ولی الله بهمنی و پسرش احمد در تصرف قاسم برید رفته در اولاد
او هفت کس از سلاطین بریدیه قریب یکصد سال حاکم آن قلعه در عصر مرزا علی
خاتمه طبقه بریدیه است ابراهیم عادل شاه از بیجاپور آمده بر قلعه مذکور
مسلط گشت مرزا علی را گرفته به بیجاپور برده محبوس گردانید از طرف خود
ملک میرجان حبشی را نایب آن قلعه نموده بود ملک میرجان تا سی سال
باستقلال حاکم قلعه بیدر ماند درین سال محمد اورنگ زیب بهادر با افواج
کثیر که میرجمله معظم خان خانخانان نیز شریک آن بود از اورنگ آباد بقصد
تسخیر به قلعه بیدر آمده محاصره نمود ملک میرجان با قلیلی از جمعیت خود تا مدت
بست و هشت روز به جنگ توپ و رهکله پرداخت چون مورچه میرجمله متصل
فتح برج رسید و در قلعه مذکور از ضرب گوله ریختن گرفت ملک میرجان از طرف
برج غاری کنده از کیسه باروت و بانهای وحقه های آتشین آن غار را

مملو نموده بود برای آنکه اگر برج افتد فوج اورنگ زیب حمله نماید باروت را
که در غار پر بود آتش دهند اما چون تقدیر ملک میرجان برگشته بود آنروز
بالای همان برج برآمده سرداران با تنها قیام نمود قضارا بانی بردیوار قلعه خورده
شرارش دران گنج باروت افتاده ملک میرجان با دو پسر و سقبر بالشن بسوخت
و قلعه بیدر سهلاً بتسخیر اورنگ زیب درآمد بعد فتح آن قلعه بر قلعه کلیان رفتند
دران قلعه حبشی عادل شاهی قلعه دار بود جنگ کرد بعد چند ماه در سنه ۱۰۶۷ هجری
ناچار قلعه را باورنگ زیب سپردند پس ازان بر قلعه گلبرگه رفته محاصره نمودند
چون آن قلعه نیز در تصرف عادل شاه بود با دای پیشکش صلح نمود درین اثنا
خبر بیماری شاه جهان و جلوس دارا شکوه بسمع اورنگ زیب رسید
لهذا با ضطرابی تمام روانه دهلی گردیده وارادهٔ تسخیر دکن چند سال در توقف ماند
القصه چون سلطان عبدالله قطب شاه را کیفیت اولاد سلطان عبدالله قطب شاه
ده فرزند دو دختر و دو فرزند در خورد سالگی فوت کرده بود به جز سه دختر فرزندی
نبود یکی ازان دختر بسلطان محمد منسوب بود چنانکه گذشت و دومی را به میر
احمد کربلائی که از سادات و فضلا غریب بود منسوب شد و سیومی را بسید
سلطان نامی سیدزاده کربلائی که همراه میر احمد آمده بود بتجویز منسوب کردن
نموده اول روز نیک دیده نکاح خوانی مقرر شد و بعد ازان رسم شادی اماروز
رسم تاریخ نکاح خوانی بود تمام اسباب رسم مهیا کردند تا آنکه سید سلطان منزل
خود به تهیه سواری جلوس فراهم آورده برای غسل نشسته بود که غسل کرده پوشاک
شاهانه پوشیده سوار شود آنوقت مزاج بادشاه از پیغام بیوقت سید سلطان بوجه منحرف
شده سبب اختیار بر زبان آن خدیو زمان گذشت که این دختر را بدرویش دهم
اما سید سلطان نخواهم داد پس این پاس سخن خود تلاش درویشی بود بیگم سلطان

گفت کہ ابو الحسن اگرچہ در قرابت من داز قوم حقیقائی است با وصف آن ہمیشہ
در زمرہ قلندران سید راجو بیزیادہ افتادہ می باشد چہ خوش کہ عقد این دختر
با ابو الحسن بستہ شود بادشاہ را این مشورت پسند افتادہ بتلاش ابو الحسن کسان را
فرستادہ گویند آنوقت عصر بود سید راجو حسینی درختان سوزباغ خود را کہ تازہ
نشاندہ بودند آب دہانندہ نزدیک درختانش نشستہ بودند کہ ابو الحسن آمدہ
سلام کرد بی اختیار بر زبان آن ولی اللہ گذشت کہ بیا ای ابو الحسن بدست
تو حنائے بندم کہ این وقت بدختر بادشاہ حنا بندی می شود این بگفت ابو الحسن را
نزد خود طلبیدہ کل از حنا با آن بر داشتہ بر ناخن انگشت خنصر وی چسپانیدند
ہمان دم کسان بادشاہ برائے طلب ابو الحسن آمدہ او را بردند و او را لباس
شاہانہ پوشانیدہ با دختر بادشاہ عقد بستند سید سلطان این خبر شنیدہ تمام
شب با فوج خود برائے جدال وقتال مستعد ماندہ چون کارے پیش
نرفت با دل پراندوہ والم صبحی کوچ کردہ با ورنگ آباد رفتہ با دختر میر جملہ
محمد معظم خان خانخانان منعقد ازدواج گشت اکنون کہ او لاپیش از دوسال
حیات بخش بیگم والدہ ماجدہ او در ۱۰۸۰ ہجری بتاریخ بست وہشتم شعبان
شب سہ شنبہ برحمت الٰہی پیوست و بعد دو سال و چہار ماہ چند روز سلطان
عبد اللہ قطب شاہ روز یکشنبہ سوم محرم ۱۰۸۳ ہجری بہ رحمت ایزدی پیوست
عمر او بہ شصت سال رسیدہ بود مدت چہل وہشت سال سلطنت با استقلال
نمود و بادشاہ با نوابر سر عنایت او بود بالجملہ بعد نزیارت بادشاہ فردوس
آرامگاہ جملہ ارکان دولت اتفاق کردہ ابو الحسن را بتاریخ پنجم محرم الحرام سنہ ۱۰۸۳
بر تخت سلطنت اجلاس دادند و سید مظفر کہ از ابتدای خطاب قبول نکردہ بود
بر منصب وزارت مقرر گردانیدند و او در اندک روزہا از خلایق گنج خلقی آغاز کرد

و بادشاه را نیز از خود رنجانید لهذا مادنا پنڈت را که پشکار او بود بادشاه برفق
مدار از خود ساخت تا آن وفا کیش آقای خود سید مظفر را بے پر و بال کرده
از قلمدان وزارت سرفرازی یافت و تعلقه خود یعنی پشکاری به برادر خود
ینکنا مفوض گردانید گویند که هر دو برتمثال برادر حقیقی ساکن کرناٹک بودن
و بعضی گویند کلکرسنے بچه هامیسرم بودند چون مدار علیه سلطنت شدند آنچه از ایشان
بدی داشت کاری در حق مدار خلایق آمده از هیچ سفاک تا خته نشده باشد
بنیک نامی این خاندان عالیشان را گسیختند و خاک وسعت ملازمت بر سر حال
خود بیختند رباعی

زشت خوئی کار شیطان است زین انکار به
خلق را گرگ چو انگیس گوسفند کار به
هر کرا بینید بنا حق بر گزد عف عف کند
گر چنین مردم بود زین کس سگ مردار به

باعث آزردگی خلایق از ان هر دو برادران شوم چند وجه است خواستند که
اہل کاران قدیم بادشاه برهم زده برهمنان همقوم خود را خیل مهمات سلطنت
گردانیدند و دو ماه پرتاپ را که عهد سلطان محمد معاف شده بود وضع نمایند
و سررشته ماهوار سپاه گسیخته در تمام سال بچهار اقساط دهند اضافه را که سلطان
محمد قطب شاه کرده بود موقوف سازند و رواج اسلام را بضعف مبدل ساخته
کیش خود را تقویت دهند نقل مشهور است که در بیرون شهر نواحی اننت
گیری بتخانه احداث کرد اکثر جلوس سواری در آنجا میرفتند روزیکه عید هنود
بود بکمال حشمت و جلوس سوار شده سادات و شرفا را همراه برده شماتت
نمود که حد منادر را شکسته بود من شمار اهمراه خود باین طور به بتخانه می برم
گویند دران روز اشک از چشم سادات مانند رود جیحون روان شده و در
ماثر الامرا مذکور است که چون عزل سید مظفر که مدتها وکیل السلطنت بود

و رتق و فتق مہمات مالی و ملکی با آن ہر دو شوم ملوم که مایه مقاصد و فتن و شورش و مال روان دو دمان بود کہن گشتند تفویض یافت و مخالف قدیم بندگان بارگاه گردیدند اما محمد ابراهیم ولایتی را المخاطب خلیل الله خان از زمانه سازی و مزاج شناسی جاده لابه و چاپلوسی می پیمود و آن ہر دو برہمن رضا جوئی او منظور می داشتند لہذا سند را رواج یافته بمنصب سرلشکر و خطاب خلیل الله خان بیک حمله رایت بلند پایی افراشت و سجع نگین خود این کرده بود **بیت**

زالتفات پادشاه و بندگی روشن دلان — گشت ابراهیم سرلشکر خلیل الله خان

القصه ابو الحسن تانا شاه مرید شاه راجو صاحب است و انجناب پیرزاده حسین شاه ولی قدس سره است نسب نامه سید شاه راجو حسینی قدس سره بن سید شاه اسد الله بن سید شاه صفیر الله بن سید راجو بیجاپوری برادر حسین شاه ولی قدس سره بن سید اسد الله بن سید صفیر الله ثانی بن سید اسد الله بن سید عسکر الله بن سید صفیر الله دکن بن سید محمد اکبر بن حضرت سید محمد یوسف الحسینی بنده نواز قدس سرہم و سید راجو حسینی صاحب پیش از جنگ عالمگیر با قلعه گولکنده در سنه ۱۰۹۶ ہجری برحمت حق پیوست در گنبدی که در حیات خود احداث کرده بود و ہنوز با تمام رسیده بیرون فتح دروازه جنوب رویه شهر واقع است مدفون گردید رحمت الله علیه ہنگامیکه رایات عالمگیری پرتو افگن مرز بوم دکن گردید نخستین به تسخیر بیجاپور بوجه ہمت گماشت و شہزاده محمد اعظم را عساکر گران جهته کشایش بیجاپور تعین ساخت چون مهم باستداد کشید عالمگیر بادشاه از اورنگ آباد با حمدنگر و از انجا به شولاپور نہضت فرمود در انجا نوشته ابو الحسن بنام وکیل او که در لشکر فیروزی بود و تجسس از نظر بادشاه گذشت بدین مضمون

که تا حال سراسم بزرگی می نمودم حالا که ایشان سکندر عادل شاه را یتیم دانسته بیجاپور را محاصره نموده کار بر وی تنگ ساخته اند و اجب آمد که سوای جمعیت موفوره بیجاپور راجه سنبها مرهٹه بالشکر بیشمار جهت کمک کمر سعی بر بندد و دویم بسرداری خلیل الله بیگ حمله خیل سوار جرار معرکه گذار تعین نمایم می بینیم که ایشان کدام کدام طرف مقابله و مقاومت خواهند کرد بمجرد مطالعه این خط نایره غضب سلطانی بالتهاب آمد و بر زبان گشت که ما گوشمال یک چینی فروش مشمول سارنگ نواز را موقوف ساخته بودیم حالا که ماده خرد بپایان آمد جای توقف نماند با وجود تعویق مهمات بیجاپور بادشاه زاده شاه عالم بهادر رگهو کلتاس به استیصال ابوالحسن مامور گردانید خلیل الله خان باتفاق شیخ منهاج بارستم راو باعمزاده مادنا دینکنا باستقبال شاهزاده شتافت در سواد قصبه سیڑم وملکیر چند نوبت آتش محاربه فیما بین مشتعل گردید دلاوران طرفین داد مردمی و شجاعت دادند آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم لوای عالمگیر وزید آخر شهزاده شاه عالم بهادر که باخلاق حمیده متصف بود پیغام کرد که سیڑم وملکیر و پرگنه ناکادهی که درین ایام پرگنه چیتاپور مشهور است و پرگنه اڑکی و کوڑهونی که برین فوج بادشاهی متصرف شده است پیشکش بادشاهی نمایند عرضداشت سفارش شما بحضور بادشاه مرسول داشت صلح می کنانم خلیل الله خان که شیوه پورش داشت قبول کرد اما شیخ منهاج و رستم راو و دیگر جهالت پیشگان گفتند این پرگنات به شمشیر آبدار و نوک سنان کارگذار ما وابسته است و جنگ را آماده ایم باز کارزار و صف آرای بمیان آمد دران روز توپ هاسی بسیار که با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود جنگ

عظیم شد از اول روز برآمده معرکه کارزار شعله ور بود بعد ازان دکهنیان رو بر تافتند
و فوج بادشاهی تعاقب کنان تا بنگاه ایشان رسید غلغله عظیم در لشکر دکن افتاد
شیخ منهاج دو کس را بخدمت شاهزاده فرستاد پیغام کرد که ضابطه بادشاهان
سلف چنانست که دست تاراج بناموس مردم دراز نمی کنند اگر سه
چهار گهڑی فرصت دهند از قبایل خاطر جمعی نموده باز بمقابله بپردازیم شهزاده
بامروت تلوار بمیان کشیده سرداران را برای منع دست درازی بمال مردم
عیال ایشان تعین فرمود دکهنیان قبایل را بر فیلان و اسپان سوار نموده
طرف کهڑکی که نزدیک بود روانه ساختند و بوقت سه پهر باز بشکوه تمام جلوریز
مقابل فوج بادشاه آمدند و ترددات رستمانه از هر دو جانب بظهور آمد جمعی
از طرفین بقتل رسیدیا زیاد در آمدند و از جانب دکهنیان شیخ منهاج و رستم یا در زخمی گشتند
و شیخ سردار دیگر از جانبین زخمهای کاری برداشتند و از مردم بی نام و نشان
بسیاری کشته شدند چون شام شد برگشتند در همان شب در سرداران دکهنی
تفرقه افتاده لهذا فوج دکهنیان منتشر شده رو بجانب حیدرآباد آوردند وقت صبح
خبر آوارگی آنها بسمع شاهزاده رسید حکم بنواختن شادیانه و تعاقب نمودن
آنها فرمود چون دکهنیان پیش ابوالحسن آمدند خلیل الله خان را بنا سازی
متهم ساخته هزیمت را از جانب او وانمودند مادنا پنڈت نیز ذهن نشین سلطان
ابوالحسن ساخت که او رجوع بشاهزاده آورده اراده نوکری آنطرف دارد
بنوعی بادشاه زاید ظنه نموده که فکر مقید نمودن بل بقتل آوردن او قرار یافت
خان مذکور آگهی یافته بناچاری درخدمت شاهزاده شتافته در سال یکهزار و نود و
شش هجری آخر ملازمت شاهزاده نموده بمنصب شش هزاری ذات
و شش هزار سوار و خطاب مهتاب خان ممتاز گردید و همین سال در شولاپور

با آستان بوسی عالمگیری پیوسته بانعام پنجهزار روپیه و دیگری عطا با اختصاص
یافت القصه چون خبر نزدیک رسیدن شاهزاده ملحق شدن عبدالله خان بادشاهزاده
انتشار یافت سلطان ابوالحسن بتقدیر گشته مخفی اول شب با جمع از خدمه محل
و صندوق هائے جواهر و هون و اشرفی ها هرچه به جلدی توانست با خود گرفته
رو به قلعه گولکنڈه نهاد و باقے همه کارخانجات بادشاهی و مال تجار که زیاده
از پنج کرور روپیه خواهد بود معه ناموس سپاه و رعایا در شهر ماند این خبر
در آن شب قیامت عظیم بر ساکنان حیدرآباد برپا گردید و چندین هزار شرفا
که فرصت سواری و برداشتن مال و اسباب نیافتند سراسیمه گشته دست
زن و فرزند گرفته بجانب قلعه گولکنڈه راهی شدند و اکثر زنان را فرصت برقعه
پوشیدن هم نماند پیش از آنکه بادشاه خبر رسد اوباشان و غارتگران شهر
دست بغارت و تاراج دراز نمودند و تمام شب غوغائے عام بود بسیارے
از پسران و دختران مردم و مال و اسباب اکثری بدست تاراجیان افتاد
القصه مردم شهر هزار خرابی عیال و اطفال خود را بقلعه گولکنڈه رسانیدند
وقت صبح فرار ابوالحسن و خرابے شدن شهر و هنگامه شبانه بعرض شاهزاده
که بفاصله شش کروه فرود آمده بود رسید شاهزاده این فتح غیبی را که بسالها
متصور بود در یک شب بوقوع آمد غنیمت عظیم دانسته بسیار خوش و خورم
گردید فی الفور نقارخانه نواخته از انجا بسوی حیدرآباد کوچ کرد مردم غارتگر
پیشتر از رسیدن لشکر شاهزاده بشهر آمده چه در شهر و چه در دولتخانه بادشاهی
و چه در محله و بازارها آنچه که بنظر درآمد از اموال بادشاهے و امرا و تجار لکوک
از زر و نقد و اقسام جواهر بیشمار و زیورهائے گران بها و اقمشه و فیلان و اسپان
همه غارت نمودند و قالین هائی سنگین که برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیرها

بریده پارچه پارچه کرده از دست همدیگر می ربودند و آن قدر زن و فرزند مسلمانان
و هنود با سیری رفتند که شرح آن نتوان کرد و واپس از ان شاهزاده
نیز داخل شهر شده بفراغ داخل محل سرائے بادشاه کردند آنچه در سالها
و ماهها صورت گیرد در یک روز بوقوع آمد شاهزاده شکر ملک بخش حقیقی بجا آورده
چون تاراجی شهر آگاهی یافت سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید
فا ما فایده نه بخشید آخر الامر کوتوال لشکر را مامور فرمود که باتفاق دیوان باوقعی
چهار صد و پانصد سوار باخود گرفته در گرد اوری و ضبط بقیه تاراج کارخانجات
ابو الحسن وغیره پرداز و بعد از انکه فرستادهای ابو الحسن هزار عجز و نیاز پیغام
التماس عفو جرایم کرده نزد شاهزاده آوردند آنها گفتند که چون بلده در اختیار
شاهزاده آمده است برای منع تاراجی خلق الله حکم عالیه به تقید شرف صادر
یابد شاه عالم عالمگیر سزاولان شدید برائے خبر و منع تاراجیان و گوشمالے
جمعی که آتش می زدند تعین فرمود ازین تقید اگرچه اندکے اطفای نایره
فتنه و فساد شد اما تاراجیان ممنوع نگشتند و بعد از ان التجائے ابو الحسن
تقبیل بر تکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت و قریب هشتاد هزار هون نقد
و جنس ابو الحسن بضبط سرکار در آمد بادشاه را بر حال او و بیاکنان بلده رحم
آمد و التماس او بشروط چند قبول نموده فرمود که بخدمت بادشاه عالم
ستان بعروض داشت شفیع جرایم میشوم و از جمله ان شرط که بمیان
آمد قبول پیشکش یک کروڑ و بست لک روپیه سوائے وجه مقرری هر سال
و مفید و بیدخل ساختن مادنا و ینکنا که مایه فساد و باعث خرابی حیدرآباداند
و دست برداشتن از کهڑی و سیرم و کوهیر و دیگر محالات مقبوضه که در تصرف
فوج بادشاهی آمده بودند پوشیده مباد که پیش ازین در فرمانیکه بنام

سعادت خان وکیل بادشاهی صادر شده مندرج بود که اگرچه افعال قبیح آن
ناعاقبت اندیش یعنی ابوالحسن از احاطه تقریر بیرون و نسبت اسا از حد یکی و از
بسیار اند که بشمار می آید زمام اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار دو کافر
فاجر ظالم نیکنا و مادنا دردادن و سادات مشایخ و فضلا را مغلوب او ساختن
و در ترویج فسق و فجور علانیه به نهایت مرتبه کوشیدن و خود مرتکب کبایر
گشتن و مستغرق باده پرستی بودن و کفر را از اسلام و ظلم را از عدل و فسق
را از عبادت فرق نمودن و در اعانت کفار حربی یعنی سنبهای جهنمی
دقیقه فرو نگذاشتن و خود را در نهاده نزد خالق و خلایق که در ستطیع معاونت
کفار حربی که بنص الهی واقع شده مطعون ساختن و باوصف رسیدن منع از آن
بصحبت امیر مصحوب مردم فهمیده آداب دادن و تنبیه غفلت از گوش
نکشیدن و در ایام یک لک هون تیارگی نزد سنبها فرستادن و بفرط
غروری و مستی باده ناکامی پیمودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن
مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال ،، فرمان بدستخط خاص عالمگیر بادشاه
آمده بود در مقید داشتن آن دو برهمنان ماده فساد که مدار ملکیه او بودند
مثل خاطر ابوالحسن بود بعضی سرداران عمده و خادمه عفا اعتبار محل مثل سربا دجاحا صاحب از دست آن دو کافر فساد
تنگ آمده بودند بسبب آنکه ابوالحسن را اطلاع نمایند بزبانی بعضی محرمان را از نوکران همدم و دمساز که بظاهر طریق رفاقت
آن بد طینتان می پیمودند و در باطن خوبدل بودند پیغام بشارت قتل نمودند پس حالتی که آن هر دو جفاکار
اجل رسیده نزدیک بتخانه متصل دیوار قلعه جهت مشورت تازه نشسته بودند بر سر آن بهار رسیده سر هر دو
را از تن جدا کرده مصحوب مردم فهمیده نزد شاهزاده فرستادند شاهزاده خوشدل شده
عرضداشت مشتمل بر مقرر شدن صلح با سلطان ابوالحسن بجناب شاه عالمگیر
فرستاد بحسب ظاهر منظور نظر گردید چنانچه سعادت خان را که دیوان فوج

خان جهان بهادر بود بعجالت برای تحصیل زر پیشکش باقی سال سابق
و حال تاکید شد و در خفیه شاه عالم و خانجهان بهادر طلب حضور شد القصه
چون گرانی غله و کم یابی کاه در لشکر شاه زاده از حد رو داد خواستند
که تا رسیدن جواب عرایض دیگر بگوهیر رفته انتظار حکم کشند درین سید
محمد هاشم پسر میر مرتضی حیدرآبادی که بعد نزول رایات عالیات خجسته بنیاد
خود را همره پسر سعادت ملازمت رسانیده مورد عنایت گردیده بود و پسر
سید عبدالکریم و چندی دیگر از بندها با فوج شاهی قدری جواهر و خلعت که
برای ابوالحسن التماس بموجب شاهزاده مرسل بود نزدیک حیدرآباد رسید
چون زبان زد خاص و عام شده بود که فرستادن خلعت و جواهر محض
فریب است سرداران ابوالحسن مثل شرزه خان و عبدالرزاق لاری
بر فوج قاهره بادشاهی تاختند از آنکه آنها غافل بودند و از جانب شهزاده کمک
نرسید میر هاشم و بعضی سرداران زخمی شده دستگیر گردیدند و شاه عالم
بسبب شدت گرانی غله از حیدرآباد کوچ کرده بگوهیر رفته اقامت گزید درین
ایام قلیچ خان بهادر معروف عابدخان بموجب حکم عالی به شهرت تحصیل زر
پیشکش با فوج شایسته نزد شاهزادی رسید شاهزاده طلب حضور رسید و بادشاه
بنا بر امید از مهم بیجاپور رایات ظفر افراشت و بتاریخ بست و یکم شعبان سنه ۱۰۹۸
سواد بیجاپور مستقر به خیام ظفر فرجام کردند شاه عالم و روح الله خان و غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ خلف عابدخان بهادر و دیگر امرای نامدار برای
مدد اعظم شاه و محاربه و محاصره بیجاپور مامور شدند هر یکی جوهر شجاعت در تسخیر
آن قلعه ظاهر می نمود چون از مساعی جمیله غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر
بهادران بانام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ کردند

واز نرسیدن غله و آب مردم بسیار تلف شدند شرزه خان از زمانی سکندر عادل شاه امان خواسته در اوایل شهر ذی قعده سنه ۹۸ هجری کمند قلعه بخدمت شاه عالم ستان حاضر ساخت و سکندر عادل شاه مقید گردید صدای شادیانه بلند آوازه گشت مدت محاصره بیجاپور سه نیم ماه بود بعد از ان فتح یافت حکم شد که سکندر عادل شاه را بقلعه دولت آباد برده با عزاز نگهدارند و قدر خور کفاف او وجه یومیه میرسانیده باشند و بندوبست بیجاپور بروح الله خان بخشی باتفاق سید عبدالله خان مفوض گشت بعد حضرت خواجه بنده نواز حسینی قدس سره از انجا کوچ کرده بنام ابوالحسن و سعادت خان فضاخت بخیدرآباد فرامین مشتمل بر خوف و رجا و رسانیدن از پیشکش بتاکید تمام ابلاغ نمود و خفیه بسعادت خان شرف ترقیم یافت که مابدولت عزم تسخیر حیدرآباد داریم درین روز رایات جهان کشا بانظرف متوجه خواهد شد در تحصیل زر سعی تمام بکار برده سعادتخان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات بادشاه ساخته برای وصول پیشکش سزاولی نمود چون ابوالحسن در انوقت انقدر زر نقد نداشت سعادت خان پیغام نمود که زر نقد درینوقت موجود نیست می خواهم که از جواهر و هر جنس مرصعه که در خانه موجود است جدا نموده حواله او نمایم بعد چهار پنج روز ادای زر نقد نموده زیور بازها خواهم کرد و انوکالت پناه بعد رسیدن زیور که چهار چند از پیشکش خواهد بود رسید پیشکش بمهر خود بدهند با عرض داشت خود که معه کشتی هاے میوه و فواکه میرود و ملفوف کرده بخدمت عالمگیر بادشاه میفرستیم سعادتخان بمکر و حیله قرار مدار کرده ابوالحسن و سعادت خان آن زیور را معه بهنگی هاے فواکه از طرف خود نیز میفرستاد همراه بهنگی هاے ابوالحسن بخدمت عالمگیر بادشاه فرستاد یک دو روز بران نگذشته بود خبر رسید که بادشاه

کوچ بکوچ بحیدرآباد می آید ابوالحسن باستماع این خبر هوش ربا بسعادت خان پیغام کرد الحال یاس کلی بهم رسید و توقع عفو جرایم نماند خوانچه زیور امانت مارا واپس دهند سعادت خان جواب داد که برای حق نمک و پاس قدامت با وصف اطلاع اراده بادشاه به تسخیر حیدرآباد نظر نمک حلالی خوانچه هاے زیور را بخدمت بادشاه عالم ستان فرستادم حالا بعوض آنها جهه با سر و جانم حاضر است و قدامی نام بادشاه است بر سر این مقدمه شورشش و هنگامه بمیان آمده ابوالحسن فوج بر در خانه صاحب اتعین نمود سعادت خان پیغام داد که درین ماده اگرچه حق بجانب شماست و من از جان خود دست برداشته خوانچه ها نزد بادشاه فرستادم لیکن از کشتن من بادشاه را حجت بر شما خواهد شد و هیچ وجه امید و احتمال عفو جرایم متصور نخواهد گردید و اگر من زنده ام احتمال عفو جرایم باقیست سلطان ابوالحسن نظر بر عواقب امور داشته عذر شش مسموع داشت و دست از مزاحمتش باز داشت بلی بنا بر مصلحت سعادتخانرا طلبیده به نسبت سابق زیاده تر اعزاز نموده آفرین گفته خلعت و جواهر مرصع با و مرحمت نمود القصه بعد ازانکه ابوالحسن مایوس گردید شیخ منهاج شرزه خان و مصطفی خان عرف عبدالرزاق خان لاری و دیگر سرداران فوج را با فوج سنگین باستقبال بادشاه فرستاد چون بدو منزل حیدرآباد مقابل فوج بادشاه شدند درینوقت عریضه غازی الدینخان بهادر فیروزجنگ بعد از فتح بیجاپور برای تسخیر قلعه ابراهیم گڑه مامور گردیده بود مشتمل بر مژده فتح القلعه و روانه شدن خود بطریق یلغار بحضور رسید از انتشار این خبر پای ثبات سرداران ابوالحسن ازجا لغزیده پس پا شدند و ۲۴ ربیع الاول سنه ۱۰۹۸ هجری بیک گروه حیدرآباد نزول اجلال شده حکم به تقسیم مورچال و برانداختن برج

دبارهٔ شرف نفاذ یافت درین اثنا فوج ابوالحسن باطراف لشکر آمده بجنگ
پیوستند و مردم قلعه نیز بجانب لشکر بادشاه شروع و سر دادن توپ و بانها
نمودند خواجه ابوالمکارم با بعضی مغلان و سادات بارهه زخمی شدند و بعد
ازان دکهنیان رو از مقابله برتافتند بالجمله بعد تعین مورچال و نزرسیدن
فیروز جنگ بهادر حکم بلند یدن نقب و بستن دمدمه بعد ورپیوست و هر روز
جدال و قتال بوقوع می آمد در همان ایام محاصره را حکم شد که توابع محصورین را
که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند بر دارند قلیج خان عرف عابد خان پدر غازی الدینخان
فیروز جنگ که جد مغفرت مآب نواب آصفجاه مرحوم باشند دران دار و گیر
یورش نموده قریب دیوار قلعه رسید ناگاه گوله زنبورک قضا از بالای
قلعه بر شانه اش خورده دست را جدا ساخته و از آنجا اسپ سوار باستقلال
تمام بدیره آمده جراحان را طلبیده جراحان از شانه او ریزه های استخوان
میچیدند او به استقامت پهلو زده بی چین چنین با حاضران در سخن بود
ذاردو هم دست قهوه می خورد و میگفت بخیه روز خوبی بدست آمده روز دوم
بموجب حکم بادشاهی برای دلجوی او اسد خان آمده او بموجب معمول تعظیم
داده با او در سخن شده و گفت همچو ما صد غلامان نثار قدم بادشاه باد—
منتهای آرزوی من آنست که بنده زاده بجای من سرفرازی یابد اسد خان
خلف ارشد او غازی الدینخان بهادر را بحضور فرستاد تا از حضور بادشاه بخلعت
منصب او و اضافه منصب خود سرفراز شده آمد آنجناب خلف را مخلع دیده
شاد شد و اسد خان را وداع کرد و بروزه رضوان خرامید متصل میدان
قلعه مذکور مدفون گشت رحمة الله علیه القصه هر هفته ملک هر روز بسعی بهادران
مورچال پیش میرفت پس ازان قلعه والها بمیدان کم می آمدند بلکه شبخونها

و شیخ نظام اکثر ملازمان ابوالحسن باستمالت بادشاه حقوق ولی نعمت قدیم
خود بطاق نسیان نهاده رو بدرگاه بادشاه آوردند شیخ نظام بعد ملازمت بمنصب
شش هزاری پنج هزار سوار و خطاب مقرب خان اختصاص یافت و از جمله
نوکران عمده ابوالحسن کسی که باستخیر قلعه از ابوالحسن رو نتافت یکروز بمفتوح شدن
قلعه تردد مردانه نموده زخمهای کاری برداشت مصطفی خان عرف عبدالرزاق
لاری که بود نمک حلالی و رفاقت او مشهور عام است که با وصف وعده و عید
عالمگیر از رفاقت ابوالحسن رو نتافت مصرعه خدا کند که چو عبدالرزاق باد رفیق
بالجمله مدت محاصره که قریب نه ماه با متداد کشید از کثرت ذخیره و باروت
و اسباب قلعه داری که در قلعه بود بلا تفصیل از در و دیوار برج و باره قلعه گوله
توپ و زنبورک و بال و حقه آتشبازی بجانب لشکر بادشاهی میریختند و از
آتشبازی و آتشکاری و برخاستن دود باروت وغیره تاریکی آنچنان بود که
روز از شب ممتاز نمی شد و هر روز بنده های کار طلب بادشاهی بمعرض تلف
می آمدند و زخمی میگردیدند بهادران فوج بادشاهی تردد ان نمایان بر روی
کار می آوردند خصوصاً فیروز جنگ و صف شکن خان پسر قوام الدینخان داروغه
توپخانه و مهتاب خان و چند بهادران پیشتر از دیگران جانفشانی میکردند
چون از اعیان عبدالرزاق لاری و عبدالله خان پنی کسی دیگر رفیق ابوالحسن
بود بموافقت نموده پیغام فرستاد که قلعه از دست آید آوازه بان طرف
که از ضرب توپ ها شکسته و ریخته شده نشاندادا و وعده باز نمودن دروازه
مذکور که از قبضه اختیارش بود بمیان آورد پس پاسی از شب مانده روح الله خان
و مختار خان و رحمت خان و جان نثار خان وصف شکن خان با دلیران
گروه حیدرآباد نزول اجلال شده حکم به تقسیم مورچال و برآمدن برج

داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود بطرف دروازه مذکور که کهرکی
نام داده آید عبدالله خان پنی حسب الوعده دروازه را گشاد و شاهزاده به نصب
و نشاندن مردم خود پرداخت صبح چون صداے مفتوح شدن قلعه بلند شد عبدالرزاق
خان لاری اطلاع یافته و فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته برپشت
اسپ چارجامه سوار شده با فوج عالمگیری چنان جنگ کرد که دوازده زخم کاری
برداشت اگرچه ازان ورطه هلاکت نجات یافته باز دیگر حیات یافت اما بوقت
بیهوشی بر پشت اسپ باختیار نماند کسی او را شناخته بخانه اش برد بالجمله چون
صداے دار و گیر بسمع ابوالحسن رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون
برخاست ابوالحسن باستقلال مزاج خود و بتسلی خدم محل پرداخته و از
حرم محل وداع خواسته بدیوان خانه آمده چشم براه مهمانان ناخوانده داشت
چون وقت طعام خوردن او رسیده بود بطعام کشیدن تاکید فرمود بعد ازان
روح الله خان و ممتاز خان و مردمان دیگر رسیده سلام علیک گفتند
جواب سلام گفته تعظیم داده سر کرام از کرم خویش بفصاحت کلام متکلم گردید
چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد از امرایان چیزے خوردن خواسته تکلیفا
هم نمک شدن نمود مختار خان با یک کس دیگر شریک طعام گردید روح الله
خان از روے استعجاب پرسید که این کدام وقت طعام است ابوالحسن
گفت وقت چیزی خوردن همین است زیرا که از بارگران سلطنت نجات یافتم
این بارگران بر سر دیگر رفت سبکبار شدم القصه بعد از فراغ طعام اسپ
سواری طلبیده باتفاق امرا که حاله دار از اطراف رو فرا گرفته بودند سوار گردید
چون نزدیک شاهزاده محمد اعظم شاه که بر دروازه قلعه خیمه مختصر افراشته فرود
آمده منتظر قدومش نشسته بود رسیده مالهٔ مروارید گران بها که در گلوے

خود داشت برآورده درگردن شاهزاده انداخت شاهزاده قبول نموده دست تسلی
بر پشت او نهاده تسلی و دلاسا بخدمت بادشاه عالم ستان آورد حضرت خدیو
بادشاه سلوکی که در طور سلاطین خطا بخشش و پوزش پذیر باشد نمود ولی آنکه روبرو
طلب نفرمایند از دو اکرام نگه‌داشت نعمت‌خان عالی تاریخ این فتح بصنعت
تعمیه و تصریح این رباعی اینکه اول اعداد چار محل گیرند و عدد ابوالحسن قایم کننده
بعده اعداد ابوالحسن از اعداد چار محل وضع کنند باقی ماند ۲۲۶ و اعداد اورنگ زیب
۸۷۳ می باشد و این هر دو را جمع کنند جمله ۱۰۹۹ شد تدخله در سلک نظم کشید رباعی

ابوالحسن داشت جا به چار محل + بدرستش کرده از میان تقدیر
او برون رفت و این بجایش نشست + شاه اورنگ زیب عالمگیر

بادشاه بعد فتح حیدرآباد نامش دارالجهاد داشتند تا آنکه در عصر سلطنت شاه عالم
تبدیل آن نموده فرخنده بنیاد نامش در دفتر ثبت گردید چون پریا نایک از
قوم بیدر که بدترین کفار مردارخوار اند در ایام تسخیر بیجاپور و حیدرآباد دوازده هزار سوار
و پیاده‌های بیشمار جهت معاونت سکندر عادل شاه و ابوالحسن تاناشاه
و بستن راه رسد غله رسیده بمقابله لشکر بادشاهی شوخی ها نموده بود خانه زاد
خان پسر روح الله خان جهت تنبیه او و تسخیر ملکش نامزد گردید او بعجز ملتجی
بخانه‌زادخان شده کلید قلعه شوراپور که در تصرف او بود همراه آورده از خان موصوف
ملاقات کرد بعد از آن بوساطت خانه‌زادخان دولت ملازمت یافته بمنصب
پنجهزاری سوار سرفراز شده برای تسخیر قلعه آدونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپور
بود و غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ همراه بادشاهزاده محمد اعظم شاه
متعین گشته روانه شد و نظر بر عدم پای باقی و ضبط نیامدن جاگیرها تمام غله همراه
فیروزجنگ بود و بعوض جاگیر مدد خرج نقد تقرر یافت و از عقب فیروزجنگ بهادر

بادشاه زاده محمد اعظم با چهل هزار سوار مرخص گردید و خود بدولت با فر و شکوه عالم ستان بود بند و بست نواح حیدرآباد اوایل ربیع الثانی سنه ۱۰۹۹ هجری رایت ظفر آیت بجانب ظفرآباد بیدر افراشت بعد رسیدن بیدر ابوالحسن را که همراه رکاب بود همراه جان نثار خان بقلعه دولت آباد روانه ساخت و دیگر برای سرانجام نمودن مایحتاج و آنچه که مرغوب طبع ابوالحسن باشد از خوراک و پوشاک و خوشبوئی که بقیه اقبال تواند گذرانید تاکید شد مشهور است که سلطان ابوالحسن تاناشاه را به چهارده سال در طفلی گذشت و چهارده سال به تحصیل علوم و چهارده سال در حلقه مریدان قلندران سید راجو حسینی قدس سره و چهارده سال به سلطنت ممالک تلنگانه و چهارده سال در حبس عالمگیر بادشاه در قلعه دولت آباد گویند در ایام حبس بادشاه مغفور بافرزند تولد شد که بنده سلطان می نامیدند چون بسن تمیز رسید حسب الحکم عالمگیر بادشاه بدربار می آمد و قتیکه بدربار می آمد نوکران ابوالحسن بپاس سوابق حقوق استقبال نموده سلام و مجرا بجا می آوردند و این بعالمگیر بادشاه معلوم گردید از آمد و رفت دربار منع نموده نظر بند ساخت باز احوال او معلوم نیست که چه شد از آیته سلطان ابوالحسن تاناشاه یکی چهار محل که برکنار رود موسی مشتمل بر چار عمارت عالی و در وسط آن حوض در نهایت وسعت بود و دیگر گوشه محل است که سمت شمالی بلده آنطرف رود موسی باندک فاصله واقع شده در وسط نیز حوض بکمال وسعت گویا دریاچه است مواج چون پر آب می شد بادشاه نوارده یعنی کشتی خرد دران انداخته سیر میکرد و عمارت آن نیز در رفعت و عظمت و وسعت بی نظیر بود اکنون خراب گردیده و چار محل که باروت خانه ساخته بودند قدری باستقبال باروت رفت و قدری به سبب طغیانی آب موسی شکست درین ماده شخصی بیتی مطلع گفته بیت
هشک آهنم صبر و طاقت از دل بیتاب برد ٭ پاره او سوخت آتش پاره او آب برد

گوشه محل را حوادث ایام منهدم ساخت اکنون یک حوض شکسته و خسته آن
آثارش مانده لیتقالمن الملک المعبود قصه وفات تاناشاه اینست که چون در
قلعه دولت آباد محبوس بود بعد چهارده سال اسهال کبدی آغاز شد رفته رفته بنا
توانی کشید شبی که صبح رحلت سلطان ابوالحسن مغفور بود در عالم رؤیا قلعدار دید که
نعش ابوالحسن را از قلعه برآورده نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال والد
ماجد سید محمد گیسو دراز قدس سره مدفون سازد قلعدار بعد مشاهده این رؤیا حاضر
حاضر آمده بوساطت خواجه سرا در خدمت سلطان معروض داشت که سخن ضرور
معروض داشتن ابوالحسن در خواب گفت آنچه شما را در خواب گفته اند من در بیداری
شنوده ام آنچه حکم شده است بعمل آرند پس در شب پنجشنبه دوازدهم ربیع الثانی ۱۱۱۲ سنه
روح پاکش بروضه رضوان خرامید پس بموجب وصیت موصوف قلعدار بدون
اندیشه آنکه مقید انتظار حکم حضور بعد وفات هم از قلعه بر نمی آرند جنازه اش را بیرون
قلعه برده متصل روضه نزدیک مرقد شریف سید راجو قتال مدفون ساخت کیفیت
وقوع حادثات بلده حیدرآباد و نائبان عالمگیر برای بلده فرخنده نشان بعد آنکه
عالمگیر بادشاه بعد فتح گولکنده رستم دل خان را بصوبداری ممالک تلنگ در
حیدرآباد گذاشته معه ابوالحسن روانه بیدر گردید و از آنجا در اوایل ماه جمادی الاول
۹۸ سنه هجری در سواد گلبرگه بشرف نزول فرمود بعد زیارت درگاه حضرت سید
محمد گیسو دراز بنده نواز حسینی قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردید
او آخر ماه مذکور حوالی بیجاپور مضرب خیام گردید چون آن شهر بنابر وقوع حوادث
ویران شده بود بنا بر آبادی و تعمیر عمارت شکسته حکم چهاونی فرمود در ۹۸ سنه هجری
مطابق ۳۲ سنه جلوس قلعه اودنی مفتوح شد مسعود حبشی عادل شاهی قلعدار آنجا کلید
القلعه تسلیم فیروز جنگ نموده فرزندان خود را بحضور فرستاده که ضعیف بود منزوی

شده بگوشه عافیت به نشست در سنه ۱۱۰۰ هجری مطابق ۳۳ جلوس وقایع عجیب
نگاشته می شود که در ایام تسخیر بیجاپور و گولکنده طاعون و وبا بنوعی شایع شده
بود که هزارها خلایق غریق بحر فنا گردیدند شرحش آنکه دانه طاعون برابر عنابی در کنار
و در بغل یا زیر گوشش تا هزار کس با میران ظاهر میگشت که همین دانه در کدام عضوی
از اعضای انسان ظاهر گردید با صدقه چشم سرخی و حرارت تپ در تا [illegible] معلوم
می شد امید زیست آنکس نمی ماند از جمله مردم غیر مشهور هزارها در راسته و بازار
جان میدادند به کمتر کسی کفن و قبر بهم رسیده بود و در لشکر بیجاپور و لشکر بادشاهی
نشست تمام قرار گرفت زیاده تر از آنکه اکثر خانها بند و از هر دو دروازه ها محلها و اندرو
بلده مذکور آنقدر ویران گردیده که از هزار حصه آبادی باقی نماند و امتداد این حادثه
عالمسوز از ابتدای بست و هفت جلوس مطابق سنه ۱۰۹۴ هجری و او آخر سی و سه
سال جلوس تا هفت سال ماند بعد از ان بمرور مندفع گردید و ملک دکن آنقدر
ویران گردید که تا دوازده کروه صورت آدم و روشنی چراغ نماند عالمگیر
بادشاه جا بجا سراغ آبادی کنانید چون در سال اول و دویم آن به تحصیل زر
نشد جمع کامل قرار یافت چنانکه تا حال جمع کامل بر دفتر ثبت میگردد القصه رستم
دل خان تا مدت بست و سه سال بصوبه داری فرخنده بنیاد حیدرآباد باستقلال
ماند و قلعه گولکنده از احسن قلعدار عالمگیری برگرفته قبض بتصرف خود داشت
و حکومت آن هر دو مکان می نمود و عالمگیر بادشاه در همین مدت به تسخیر مرهته
پونه مصروف بود تا اینکه در سنه ۱۱۰۰ هجری سنبها مرهته بسعی مقرب خان دکهنی
با کلنده واله اسیر و دستگیر گشته بموجب حکم بادشاه بقتل رسید و قلعه
ستاره که مسکن و ماوای مرهته بود در تصرف اولیای دولت درآمد اما
بعضی پسران مرهته هنوز بشورش و فساد بودند ممالک مرهته از وجود باغیان

بے باک پاک وصاف نگشته بود که خلدمکان عالمگیر بادشاه بمرض اسهال
وضعف پیری که سن شریف از نود سال هم متجاوز شده بود بر مقامات احمدنگر
آخر روز جمعه بست وهشتم شهر ذی قعده سنه ۱۱۱۸ هجری بروضه رضوان خرامید مراسم
تعزیت بوقوع رسید نعش خلدمکان را در خلدآباد در روضه منوره مصاف خجسته بنیاد
برده مدفون کردند شاهزاده محمد کامبخش که ابن خلدمکان در حالت مرض الموت
پدر عالی قدر خود چون بدربار می آمد جمعیت کثیر همراه سواری می آورد لهذا محمد اعظم شاه
که شاهزاده کلان بود شکایت این معنی پیش زیب النسا بیگم همشیره اعیانی خود
نموده شقه نوشت بعبارت اینکه سلطان کامبخش پا از دائره خود بیرون نهاده
است اگرچه تادیب شوخی آن بے ادب کار سهل است اما آداب کافی آن است
که رقعه مطالعه آن بادشاه رسید بعد مطالعه بر همان شقه جواب بدستخط خاص
نوشتند اگر این همه وسواس در حواس نشود محمد کامبخش را جاے مرخص
می نمایم بنابر آن او را بصوبه داری بیجاپور روانه فرمود وحکم شد که از حضور
نوبت نواخته روانه شود محمد کامبخش در نزدیک بیجاپور اقامت ورزید بعد
رحلت خلدمکان که این خبر شایع شد سید نیاز خان کلید قلعه بیجاپور را نزد محمد
کامبخش فرستاد خود نیز برآمده بملازمت پیوست بعد انقضای دو ماه که از
بندوبست شهر واطراف خاطر جمع نمود امرایان را خطابے مناسب خطابات
خوشدل نموده در بیجاپور برمسند سلطنت جلوس فرموده وسکه وخطبه خود
رواج داد نظم سکه این است **بیت**

در دکن زد سکه خورشید جاه + بادشاه کامبخش دین پناه -

بعده هفت وهشت سال سوار فراهم آورده بود بقلعه کلبرگه رسیده او را نیز
مسخر ساخت وسید جعفر را قلعدار نموده بقصد قلعه واکن کهیرا که بعد واقعه

سپه خلد مکان در تصرف برنایب نایک بود تا پانزده روز شهر بعد مدارا بسیار آورده
قلعه را به محمد کام بخش سپرد و محمد کام بخش بعد بند و بست
آنجا بحیدرآباد رسید رستم دل خان را نظربند نموده قابض و متصرف گردید
ذکر آمدن محمد کام بخش بن عالمگیر بادشاه و قبه سعادت نور بار چون محمد کام بخش
رستم دل خان را مقید نموده بر بلده حیدرآباد قابض و متصرف گردید و رشته
نامه اخلاص آمیز محمد معظم شاه که برادر علاتی او بود رسید که آن عزیز القدر قدم از
دایره خود بیرون نهاده بر جهت حیدرآباد یورش کرد رستم دل خان را که
بند و بست بلده حیدرآباد و قلعه گولکنده وغیره ممالک تلنگ توجهه خوب داشت
خیرخواه بادشاهی بود نظربند ساخته اند صلاح دولت نمود بر این هم اگر سکه
و خطبه دکن بنام اینجانب رواج داده پیشکش مقرری سال بسال ارسال
حضور نموده باشند اختیار هر دو صوبه باختیار آن برادر سپردیم بعد آنکه
فرمان بنام او صادر گشت بجواب آن نه پرداخته علاوه برآن از رستم دل خان
عداوت جانی در پیش گرفت رستم دل خان در فکر خود شده از سبقت خان و
احمد خان و مقرب خان و زاهد خان و میر احمد حیدرآبادی هم داستان شده
فکر دستگیر نمودن محمد کام بخش در مسجد جامع نمودند محمد کام بخش بر این معنی
اطلاع یافته هر یکی را اسیر و دستگیر نموده بعذاب غیر مکرر بقتل رسانیده در املی
محل مدفون گردانید و رستم دل خان را از پای فیل بسته در تمام شهر تشهیر
کنانیده بکشت و در محل املی مدفون گردانید و گفت این همه یکجا مانده فکر
دستگیر کردن من میکرده باشند و سوای این ستم و ظلمی که ناحق از محمد
کام بخش بوقوع رسید اینست که بعضی هواخواهان بدسرشت خاطرنشان
او نمودند که معبر خان ایلچی محمد معظم شاه که فرمان آورده است جمعی از سرهنگ

پشکان بی باک فراهم کرده می خواند که در وقت قابو آسیبی بآن دین
پناه رساند محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بی آنکه بدریافت و تحقیقات
پرداز و فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بیارند تا برای همه ها مواجب یومیه
و روزانه از سرکار مقرر کرده بدهم از شهرت این خبر سوای مردمان ایلچی
بعضی دیگر مردم بی بضاعت شهر نویسنده و حافظ قرآن و طالب العلم و ارباب
استحقاق که نزد ایلچی آمد و رفت می داشتند اسم خود ها نیز داخل همراهیان ایلچی
نویسانیدند بعده فرمود که دعوت طعام گفته به طلبید در وقت شب قریب
هفتاد و پنج نفر فراهم آمدند امر فرمود که همه را دست بسته ده ده کس را
با مشعل ها در هر محله و بازار برده بقتل رسانند ازانجمله که جوانان نوکتخدا بودند
مادر آنها آمده هر چند واویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند بجای
نرسید از ملا سعید الدین مفتی پرسید او صاف گفت که بی تحقیق خون
مسلمانان ریختن باعث ندامت و باز خواست روز جزا است جوابش هیچ
موثر نشد و سوای اکثر علما و فضلا و اشراف و نجبا سکنه حیدرآباد از جور و اذیت
او اندیشیده ترک ماندن بلده حیدرآباد کرده معه عیال و اطفال بجاهای دیگر
رفتند چون معلومش شد بطرف حیدرآباد چوکیها نشانید تا کسی بی پروانگی
بیرون نرود و ایلچی بهادر شاه به خفت و ذلت مقید داشته در جواب بعبارت
خصومت آمیز نوشته فرستاد چون در جواب نامه بمطالعه محمد معظم شاه در آمد
باوصفیکه موسم بارش بود بقصد انتقام محمد کام بخش راهی شد چون بلاد الفتح
اوجین رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در عهد خلد مکان صوبه داری
مالوه داشت محمد اعظم شاه او را صوبه دار احمدآباد گجرات ساخته بود به سبب
عدم استطاعت بصوبه مذکور نرفته طرف شمالی برهان پور اقامت ورزید

بود بعد از انجا برخواسته راهی احمد آباد گجرات گردیده بود و دولت زمین
بوس یافت بعد ازان بهادر شاه اوایل ماه جمادی الاول سنه ۱۱۲۱ هجری
در سواد برهان پور نزول نموده همان شب باران بشدت بارید و دریاے تپت
ستے که زیر قلعه میرود چنان طغیانی نمود که عبور لشکر از آنجا تا پانزده روز متعذر
بود فی روپیه پنج پوله کاه بفروخت رسید بعد مقام سه چهار روز چون طغیانی
آب نه بکمی آورد با وجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته یک
کوچ دیگ مقام مقرر کرده از راه ملکاپور سطے مسافت نموده اواخر سال الیه
متصل قصبه ناندیر نزول اجلال من ابتدا در تواریخ خانخانی نوشته که گویند
سکهه نامی مرشد سکهان قایم مقام نانک گر بانند همراه رکاب بهادر شاه
بادشاه همه سکهان پیاده که بعضی ازان یا بو سوار بودند در رفاقت بود در قصبه
ناندیر توقف کرده چند روز نگذشته بود که دشمن ناگهانی او دو سه زخم خنجر
زد تا آنکه نامبرده مرد قاتل او جان بسلامت برد و مرید التمش در ناندیر مدفون
ساختند این واقعه در آخر سنه ۱۱۲۱ هجری بوقوع رسید القصه محمد معظم عرف
بهادر شاه از قصبه ناندیر برخاسته بطے منازل نزدیک حیدر آباد رسید با وجودیکه
فوج کام بخش از سفاکی و غلبه سوداوی متفرق گردیده بود زیاده از پانصد
سوار با او نمانده بعد از آنها نیز از بدسلوکی و ملاحظه خون ریزی او تنخواه یک ساله
بطرف او واشته همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه بهادر شاه قریب هشت
هزار سوار فراهم آمده بود نوزدهم شهر ذیقعده سنه الیه بفاصله سه کروه
حیدر آباد مضرب خیام گردیده بود و بادشاهزاده رفیع الشان جهان پناه را بهر
اولی مقرر کرده بود مرخص فرمودند و خانخانان را با دیگر امراے صاحب فوج
دوازده هزار سوار مقرر نموده مرخص فرمودند چون مقابل کام بخش

شدند بروانگی یورش از بهادرشاه درخواستند جوابش نه آمد تا دو پهر همین دتیره
گذشت محمد کام بخش نیز با وجود فوج قلیل خود مقابل قیام ورزیده سبقت جنگ
نمی کرد آخر ذوالفقارخان وخان خانان خود برتوپ خانه اش بارزده مقابل
شدند محمد کام بخش رستمانه پاے قیام نموده دست بقبضه کمان کرده با وجود
رسیدن سه چهار زخم چنان داد تهوری داد که مقابل بست دسی هزار حمله آور گردیدکه
تزلزل در تمام لشکر بهادرشاه افتاده نزدیک بود که تزلزل در لشکر بهادرشاه افتد
محمد کام بخش بسیارے را از پا در آورده ترکش خالی کرد تا آنکه از بسیاری
زخم و رفتن خون ضعف برو غالب آمد لشکریان از چهار طرف فیل او را درمیان
کرده دستگیر ساختند و پسرش که بالاے فیل رفیق پدر بود بعد برداشتن
پنج چهار زخم گولی بندوق همراه پدر اسیر گردید و محی السنه پسر کلان او دران
معرکه دست و پا بهادرانه می زد تا آنکه فیلبان با خواصی نشین او بپاے زخمها
خورده از پا درآمدند و خود شاهزاده از زخم گولی بندوق و تیرهاے پیاپے بیهوش
گشته در خودج فیل افتاده و فیل هر دو طرف فوج می گردید آنکه همه سرداران
بوجه اسیر شدن کام بخش مطمئن شدند هیچ کس خیال محی السنه نه نمودند
تاراجیان بالاے فیل برآمده انچه یافتند غارت نموده رسن هاے ابریشم
و سقرلات انچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند فیل از لشکر برآمده راه
صحرا گرفت مرهته هاے لشکر که براے جستجوے غارتگرے در اطراف لشکر
بودند بحکم ذوالفقارخان از عقب فیل را گرفته آوردند القصه شادیانه فتح بنوازش
آمد محمد کام بخش و یک پسر فیروزمند نام و محی السنه را نزد خیمه خاصه آورده به احتیاط
داشتند بعد انقضاے سه چهار پهر محمد کام بخش و یک پسر فیروزمند نام
ودیعت حیات سپردند نعش هر دو را روانه شاهجهان آباد نموده در دخمه

همایون بادشاه مدفون گردانیدند و باظهار تعزیت دو سه روز نوبت موقوف نمودند ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ بر خدمت حیدرآباد بماند و او به تنبیه پاپڑ و مفسد مشغول شده در گلباگ و شاهپور تعاقب پاپڑ و نمود مفسد آواره گریزان بود روزیکه تنهابرای تاڑی خوردن مشغول بود تاڑی فروشش اوضاع و اطوارش دریافته بدلاور خان خبر کرد دلاور خان مردمان را فرستاده او را اسیر و دستگیر کرده به بلده حیدرآباد آورده بدن او را پاره پاره نموده بر دروازه های بلده حیدرآباد آویختند۔ بیت

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر ✠ کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

در مآثر الامرا آورده که بعد چندی صوبه داری انجا بانضمام صوبه داری دکن بنواب نظام الملک آصفجاه مقرر شده و در سال سویم جلوس محمد فرخ سیر بتغیر نیابت صوبه داری دکن که از سید حسین علیخان بارهه مقرر و مفوض گشت به نیابت سید حسین علی خان صوبه داری حیدرآباد بمبارز خان بهادر عمدة الملک مقرر و مفوض گردید بعد یازده سال نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه از صوبه داری مالوه عزم تسخیر ممالک دکن گردید بعد جنگ و قتل دلاور علیخان صوبه خاندیس و صوبه خجسته بنیاد و برار وغیره به تسخیر درآورد و بعد ازانکه بعد قتل سادات باریه باستقلال محمد شاه بوقوع آمد انجناب بعد رحلت خان دوران طلب حضور شده بامر وزارت کل بادشاهی سرفرازی یافت بعد چندی بعذر ناسازی آب و هوای دهلی خلف خود غازی الدین خان بهادر به نیابت خود بامر وزارت داشته از پیشگاه بادشاهی بمراد آباد مرخص شد در وقت رخصت خلعت با طره الماس که بادشاه بر سر داشت مرحمت گردید و لوای نصرت حیدرآباد افراشت در ماه ذی قعده ششم جلوس مطابق ۱۱۳۶ آ آمد

رونق افزاے خجسته بنیاد گردید ازانجا نامه مشعر بر اخلاص و نصایح به
مبارز خان نوشت چون او با فوج کثیر باراده جدال و قتال راهی بود
با وصف رسیدن نامه نصیحت امیر مراجعت را عار دانسته مرحله پیما گردید
درشکرکهیره که مصاف بالاگهاٹ و برار است رسید تلاقی فریقین
دست داد و محاربه عظیم بوقوع آمد پهر روز باقی مانده بست و سیوم محرم
سنه ۱۱۳۷ هجری روز جمعه مبارز خان دست و پاے بهادرانه زده با اسعد
خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید و نسیم فتح مظفر بر پرچم لوای
اولیای دولت وزید عمل نواب نظام الملک آصف جاه در سنه ۱۱۳۷ هجری
تمام دکن از آب نربده که مابین هند و دکن واقع است تا انتهاے صوبه
بیجاپور و حیدرآباد که بدریاے شور پیوسته قلمرو هندی تاجداران ذوی
اقتدار بود در قبضه اختیار این سکندر منش ارسطو تدبیر در آمد خواجه محمود
خان و حامد الله خان پسران مبارز خان مرحوم که زخمهاے کاری برداشته
بودند نظر بند و مستمند ساختند و خود بدولت و اقبال بسمت حیدرآباد قدم
فیروزمندی نشاندند چون نزدیک شهر رسیدند بملاحظه تاراجی شهر بیرون
بلده فرود آمدند و از روے عاقبت اندیشی شهر را به معتمد خان سپرده
به بند و بست ممالک اطراف پرداختند خواجه احمد بن خلف مبارز خان مرحوم
بنابر خشن طبعی به نیابت خان پدر مرحوم در شهر بود پیشتر از تشریف
آوری آنجناب بملاحظه ناموس خود با جمیع پردگیان حرم تمامی اجمال و اثقال
در پناه گولکنده متحصن گشته بود باتفاق صندل خان خواجه سراے سرکار خود
که از سالها قلعه دار آنجا بود باستحکام برج و باره کوشید منتظر وقت نشسته
بود آنجناب از راه دوراندیشی تسخیر آن قلعه دیر گشا را بر وقت دیگر موقوف

داشت تا آنکه بنا بر استمالت محصورین دلاور خان نصرت جنگ خلف مبارز خان
که برفاقت آنجناب بود و دخترش بخانه خواجه احمد خان بود بقلعه مذکور فرستادند
او باستمالت محصورین پرداخته خواجه احمد خان را همراه خود آورده بشرف اندوز
قدسی ملازمت گردانید قلعه گولکنده بملازمان معتمد سپرده پسران مبارز خان مرحوم
را بنوازش خلعت ها و خطاب ها سرفراز فرمودند باقیمانده در خور حال مشمول عواطف
و الطاف گشتند از اول سال که سنه ۱۲۳۷ هجری بود تا غایت سنه ۱۲۴۵ هجری است
در تصرف اولاد آصف جاه است و درین ایام میمنت فرجام عالمیان مآب
جهان پناه ظل الله نظام الملک آصف جاه بهادر نظام الدوله حضرت میر فرخنده
علی خان بهادر فتح جنگ سپه سالار خلف مغفرت منزل سکندر جاه بن حضرت
غفران مآب میر نظام علی خان بهادر بن نواب آصف جاه مغفرت مآب علیه الرحمت
و الرضوان به مسند نشینی این ممالک سایه افگن شاهی آصف جاهی و برسای
خرد جهان کشا و عقل عالم از ممتاز این عصر است از تاریخ که آنجناب عالمیان مآب
در جمعه هجدهم ماه ذی قعده سنه ۱۲۴۴ هجری بجای والد خود جلوس فرموده اند دولت
ابد ضمیمه از سر جوانی گرفت مولف دعاگوی طالب علم غواص بحر علوم هیچمدانی امیدوار
شفاعت محمد قادر خان منشی در تاریخ جلوس آنجناب گفته **بیت**

ناصر الدوله چو بر تخت سکندر آمد ❊ گفت که تاریخ جلوس خورشید
۱۲۴۴ ه



تمت

سید تصدق حسین تحریر نمود سنه ۱۲۷۶ ه

رونق افزاے خجسته بنیاد گردید ازانجا نامه مشعر بر اخلاص و نصایح به
مبارزخان نوشت چون او با فوج کثیر بارادهٔ جدال و قتال راهی بود
با وصف رسیدن نامه بصحبت امیر مراجعت را عار دانسته مرحله پیما گردید
در شکرکهیره که مصاف بالاگهاٹ و برار است رسید تلاقی فریقین
دست داد و محاربه عظیم بوقوع آمد پهر روز باقی مانده بست و سیوم محرم
سنه ۱۱۳۷ هجری روز جمعه مبارزخان دست و پاے بهادرانه زده با اسعد
خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید و نسیم فتح مظفر بر پرچم لوای
اولیاے دولت وزید عمل نواب نظام الملک آصف جاه در سنه ۱۱۳۷ هجری
تمام دکن از آب نربده که مابین هند و دکن واقع است تا انتهاے صوبه
بیجاپور و حیدرآباد که بدریاے شور پیوسته و قلمرو جنوبی تا جهداران دونی
اقتدار بود در قبضه اختیار این سکندر منش ارسطو تدبیر در آمد خواجه محمود
خان و حامد الله خان پسران مبارزخان مرحوم که زخمهاے کاری برداشته
بودند نظر بند و مستمند ساختند و خود بدولت و اقبال بسمت حیدرآباد قدم
فیروزمندی نشاندند چون نزدیک شهر رسیدند بملاحظه تاراجی شهر بیرون
بلده فرود آمدند و از روے عاقبت اندیشی شهر را به معتمد خان سپرده
به بند و بست ممالک اطراف پرداختند خواجه احمد بن خلف مبارزخان مرحوم
بنابر جشن طمعی به نیابت خان پدر مرحوم در شهر بود پیشتر از تشریف
آوری آنجناب بملاحظه ناموس خود با جمیع پردگیان حرم تمامی اجمال و اثقال
در پناه گولکنده متحصن گشته بود باتفاق صندل خان خواجه سراے سرکار خود
که از سالها قلعه دار آنجا بود باستحکام برج و باره کوشیده منتظر وقت نشسته
بود آنجناب از راه دور اندیشی تسخیر آن قلعه دیر کشا را بر وقت دیگر موقوف